



حقوق بین الملل عمومی ۲

قال رسول الله (ص):

ان أردتم عيش السعداء، و موت الشهداء، و النجاه يوم الحَسْرَة، و الضلل يوم الحرور و الهدى يوم الضلاله فادرسواالقران فانه كلام الرحمن، و حرز من الشيطان و رجحان فى الميزان.

اگر خواهان زندگی سعادت‌مندان، و مرگ (شرافتمندانه) شهیدان هستید، اگر در روز حسرت نجات، و در روز گرما سایه، و در روز گمراهی هدایت را طلبید، پس قرآن را فرا گیرید که کلام خداوند مهربان است و ایمنی از شیطان و برتری در میزان.

هدف از تدریس حقوق بین الملل عمومی ۲ آشنا ساختن دانشجویان محترم با تابعان حقوق بین الملل و تحلیل هر کدام و همچنین روابط تابعان حقوق بین الملل با یکدیگر می باشد و در این خصوص برخی از مطالبی که باید مورد بحث قرار بگیرد عبارتند از:

۱- روابط دوستانه بین تابعان حقوق بین الملل

الف) اصول حاکم بر روابط دوستانه

ب) روابط دیپلماتیک و کنسولی

ج) جانشینی دولتها

د) اصل عدم مداخله

ه) حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی

۲- روابط خصمانه میان تابعان حقوق بین الملل و حقوق حاکم بر مخاصمات مسلحانه بین المللی

الف) اصل عدم توسل به زور و استثنائات وارد بر اصل

ب) مسئولیت بین المللی

۳- روابط مواصلاتی و ارتباطی میان تابعان حقوق بین الملل

الف) روابط دولتها در دریاها

ب) روابط دولتها در جو

ج) روابط دولتها در ماوراء جو

منابع

- ۱- کتاب حقوق بین الملل عمومی از جناب آقای دکتر محمدرضا ضیایی بیگدلی
- ۲- کتاب حقوق بین الملل عمومی از مرحوم دکتر هوشنگ مقتدر
- ۳- حقوق بین الملل نوین ترجمه کتاب A modern introduction to international law ترجمه: آقای دکتر بهمن آقایی
- ۴- حقوق بین الملل عمومی جلد دوم "حل و فصل اختلافات بین المللی" آقای دکتر سید محمد باقر میر عباسی
- ۵- حقوق بین الملل در جهانی نامتحد: تألیف آنتونیوکاسسه ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان
- ۶- دیکشنری "فرهنگ حقوق بین الملل" The international law dictionary
- ۷- مطالب بصورت موضوعی در دائره المعارف حقوق بین الملل عمومی Encyclopedia of Dublin international law
- ۸- حقوق کنسولی، از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی
- ۹- حقوق دیپلماتیک، دکتر پرویز ذوالعین، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی
- ۱۰- رابین چرچیل و آلن لو، حقوق بین الملل دریاها ترجمه دکتر بهمن آقایی
- ۱۱- حقوق دریاها از آقای دکتر جمشید ممتاز
- ۱۲- حقوق جنگ از آقای دکتر محمد رضا ضیایی بیدگلی
- ۱۳- مسئولیت بین المللی و نظریه حمایت سیاسی از آقای دکتر رضا فیوضی
- ۱۴- مسئولیت بین المللی دولت، از آقای دکتر بهرام مستقیمی زیر نظر دکتر جمشید ممتاز
- ۱۵- حقوق بین الملل عمومی، ترجمه دکتر حسن حبیبی (دو جلد) از کک دین، نکوبین

@bozorgmehr_ketab

- آپلود نمونه سوال همه رشته ها
- فایل pdf کتاب ها و جزوه ها
- مقاله، تحقیق، پروژه و کارآموزی
- اخبار، تقویم آموزشی و منابع

فصل ششم

اعضای جامعه بین المللی

ملاحظات کلی و طرح موضوع

از دید حقوق بین الملل، تنها اعضای جامعه بین المللی موجودیتهایی هستند که هدف مستقیم قواعد و اصول این حقوق قرار می گیرند. بنابراین، اعضای چنین جامعه ای در عین حال تابعان یا اشخاص حقوق بین الملل نیز هستند.

براساس نظر دیوان بین المللی دادگستری، تابع یا شخص حقوق بین الملل بودن، به معنی برخوردار شدن از شخصیت بین المللی و آن مشروط به داشتن دو صلاحیت است: یکی صلاحیت دارا بودن حقوق و وظایف بین المللی، و دیگری صلاحیت استیفای این حقوق و ایفای آن وظایف از طریق صدور اعلامیه بین المللی. در مقابل، در صورت عدم رعایت این حقوق و وظایف، امکان مجازات مستقیم به موجب حقوق بین الملل، به این صورت مثبت اضافه می شود.

براساس نظریه کلاسیک، حقوق بین الملل منحصرأ حاکم بر روابط کشورها با یکدیگر است و جامعه بین المللی فقط کشور را به منزله عضو جامعه بین المللی و در نتیجه، تنها تابع یا شخص حقوق بین الملل می شناسد. اما طرفداران مکتب جامعه شناسی حقوقی، این نظریه را مورد انتقاد قرار داده اند، زیرا آنان مفهوم شخصیت حقوقی و مفهوم "کشور به عنوان شخص" را مردود می دانند و صرفاً موجودیت اشخاص حقیقی را قبول دارند و از این عقیده حمایت می کنند که فقط افراد می توانند تابع حقوق بین الملل محسوب شوند. پیدایش سازمانهای بین المللی و توسعه فعالیتهای آنها در جامعه بین المللی، نه تنها دو نظریه کاملاً متفاوت فوق را رد کرده، بلکه اعتلای موقعیت فرد در حقوق بین الملل معاصر نیز، غیر واقعی بودن دکتربین کلاسیک را به اثبات رسانده است.

در نظریه مشورتی مذکور، مفهوم عضو جامعه بین المللی کاملاً متجلی است: "در یک نظام حقوقی، ضروری نیست که تابعان یا اشخاص حقوقی، از نظر ماهیت یا از حیث وسعت شبیه یکدیگر باشند."

بنابراین، امروزه پیکره اصلی جامعه بین المللی را کشورها و سازمانهای بین المللی دولتی تشکیل می دهند. البته، اشخاص خصوصی- اعم از حقیقی یا حقوقی- شرکتهای فراملی یا چند ملیتی، سازمانهای بین المللی غیر دولتی و نیز نهضتهای آزادیبخش ملی نیز به طور استثنایی و تحت شرایط خاصی در زمره اعضای جامعه بین المللی یا تابعان حقوق بین الملل محسوب می شوند.

بخش اول

کشورها

کشور یا دولت در آن واحد تابع یا شخص حقوق عمومی داخلی و حقوق بین الملل است. حقوق عمومی داخلی، کشور یا دولت را تا مرزهای سرزمینی دنبال می کند و از آن پس، کشور یا دولت تابع حقوق بین الملل می گردد. بنابراین برای شناخت کشور یا دولت از دیدگاه حقوق بین الملل، موضوعات زیر را مورد بررسی قرار می دهیم:

بند اول: کشور و عناصر تشکیل دهنده آن

بند دوم: شناسایی کشور و حکومت

بند سوم: جانشینی کشورها

بند اول

کشور و عناصر تشکیل دهنده آن

گفتار نخست

مفهوم کشور

شرح موضوع:

کشور، کاملترین سازمان متشکل سیاسی، مهمترین عضو جامعه بین المللی و به منزله یک نهاد حقوقی، عضو اصلی و اولیه و منظم و مقتدر جامعه بین الملل است و عامل برقراری روابط بین الملل و در نتیجه، شخص اصلی و تابع اساسی حقوق بین الملل است.

در حقوق داخلی، کشورها به خودی خود یا به مناسبت روابطی که با افراد دارند، بررسی می شوند، در صورتی که در حقوق بین الملل، هر کشور فقط از نظر روابط و مناسباتی که با سایر کشورها و شخصیت های بین المللی دارد، مورد توجه است. از این رو، روابط میان شخصیت های گوناگون موجب دخالت مقررات و قواعد حقوق بین الملل می شود.

گفتار دوم

عناصر تشکیل دهنده کشور:

الف) جمعیت یا عنصر انسانی

ب) سرزمین یا عنصر ارضی

ج) قدرت سیاسی یا قدرت حکومت

عناصر تشکیل دهنده کشور از دیدگاه حقوق بین الملل

از دیدگاه حقوق بین الملل، کشور یا دولت از اجتماع دایم و منظم گروهی از افراد بشر که در سرزمین معین و مشخصی، به طور ثابت سکونت گزیده و مطیع یک قدرت سیاسی مستقل هستند، تشکیل شده است. چنین کشوری دارای استقلال و حاکمیت کامل بوده و تنها از مقررات حقوق بین الملل پیروی می کند و اهلیت برقراری روابط با سایر کشورها را دارد.

قسمت اول

جمعیت یا عنصر انسانی

مفهوم کلی جمعیت:

جمعیت، گروهی از افراد انسانی را گویند که با رابطه و پیوندی حقوقی و سیاسی به نام "تابعیت" با یکدیگر متحد شده باشند و به کشوری مربوط گردند، بدون آنکه لازم باشد دارای نژاد، زبان، ملیت و مذهب واحدی باشند. اصولاً معیار کمی یا تعداد افرادی که جمعیت یک کشور را تشکیل می دهند، چندان مهم نیست و این مفهوم عددی، کاملاً نسبی است، اما در مجموع آن تعداد باید در حدی باشد که بتوان تأسیس یک نظام عالی حقوقی، مانند کشور را توجیه نمود. با وجود این، امروزه با ورود کشورهای کوچک به صحنه بین المللی و حتی پذیرش عضویت آنها در سازمان ملل متحد، این نسبی گرایی نیز نادیده انگاشته شده است.

رابطه جمعیت با ملت

جمعیت هر کشور باید دارای تابعیت واحد باشند، اما برخورداری از تابعیت واحد، مانع از نوعی تقسیم بندی میان اتباع یک کشور نخواهد بود. بر این اساس، جمعیت ممکن است در ارتباط با تابعیت، به دو دسته تقسیم شوند: یکی اعضای جامعه ملی، و دیگری آن بخش از اتباع که عضو جامعه ملی محسوب نمی شوند. مفهوم عضو جامعه ملی، یعنی عضو یک ملت بودن، بدون اینکه تابعیت آن کشور را کسب کرده باشد، بلکه تابعیت او جنبه اصالتی و توارثی داشته باشد. شخص غیر عضو جامعه ملی، به رغم کسب تابعیت یک کشور، حداقل تا مدتها جزو ملت محسوب نمی شوند و حقوق و وظایفی که دارد، محدود است.

ساکنان یک کشور:

- ۱- جمعیت : الف- تابعان اصالتی (ملت) - ب- تابعان اکتسابی
- ۲- بیگانگان

مفهوم ملت:

دانشمندان در پاسخ به این پرسش که مفهوم ملت چیست؟ اتفاق نظر ندارند. عده ای که طرفدار مکتب اراده گرایی هستند، معتقدند که ملت از تعدادی افراد

تشکیل شده که به زندگی مشترک با یکدیگر تمایل دارند. اما طبق نظریه طرفداران مکتب موضوعی یا اصالت اعیان، تحقق وجود ملت متکی بر عوامل حقیقی است: جامعه مشترک تاریخی، نژاد، مذهب، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و غیر آنها. به بیان بهتر، ملت گروهی از افراد هستند که در سرزمین مشخصی سکونت داشته، پیوندهای تاریخی و فرهنگی، آنان را به یکدیگر متصل می سازد.

قسمت دوم

سرزمین یا عنصر ارضی

سرزمین یا فضای زیست یک کشور، محدوده جغرافیایی است که با مرزهای کمابیش ثابت، معین و مشخص شده است. سرزمین مشتمل بر مناطق خاکی، آبی (آبهای داخلی و دریای سرزمینی) و هوایی یک کشور است.

رابطه سرزمین با دو عنصر دیگر:

- ۱- رابطه سرزمین با جمعیت
- ۲- رابطه سرزمین با قدرت سیاسی

۱- رابطه سرزمین با جمعیت:

ملتهای اولیه با چادر نشینی و کوچ کردن از محلی به محلی دیگر، برای عامل سرزمین هیچ گونه اهمیتی قایل نبودند؛ حال آنکه امروزه برعکس، تاریخ، جامعه شناسی و آمار به ما می آموزند که جمعیت هر کشوری خانه نشین است، یعنی پایند خانه و کاشانه خود و در نهایت، علاقمند به ثبات و سکونت در سرزمین آبا و اجدادی خویش است.

کشور فاقد سرزمین مفهومی ندارد، هر چند جمعیت آن زیاد و قابل توجه باشد. برای نمونه، فلسطینیان با اینکه از جمعیت معتابهی بر خوردارند و توانایی کسب قدرت سیاسی را نیز دارند، لیکن به علت در اختیار نداشتن سرزمین خویش، تا به حال در سرگردانی به سر برده و موفق به تأسیس "کشور فلسطین" نشده اند. "سرزمین، عامل مادی و اساسی تشکیل کشور محسوب می گردد.

۲- رابطه سرزمین با قدرت سیاسی

سرزمین محدوده قدرت سیاسی کشور را مشخص می کند و در این محدوده است که کشور می تواند قدرتهای خود را در جهت اجرای وظایفش اعمال کند. بنابراین، اصولاً کشور خارج از سرزمین خود، قادر به اعمال قدرت نیست. حدی که اعمال قدرت سیاسی را متوقف می کند، "مرز" نام دارد.

"از نظر داخلی، معین بودن قلمرو، باعث تقویت اقتدار و مشخص شدن حدود و حیطة قدرت کشور است. سرشماری، مراقبت، اجبار افراد، منع خروج از کشور،



اخراج از کشور و غیر آنها، اموری هستند که در صورت مشخص بودن قلمرو، به آسانی صورت می پذیرند.

"از نظر خارجی، جلوگیری از تهاجمات بیگانگان فقط در وضعیتی ممکن است که حدود سرزمین تحت قدرت کشور مشخص باشد؛ یعنی کشور با معین کردن سرزمین تحت حکمرانی خود، پایه و اساسی دفاعی پیدا می کند. باید دانست که عصر سلاحهای هسته ای نیز این وضع را تغییر نداده است..."

"معمولاً قاعده کلی این است که اقتدار کشور در داخل و استقلال آن در خارج، به در اختیار داشتن سرزمین بستگی دارد. نتیجه اینکه، کشور در قلمرو خود از حق واقعی برخوردار است."

مفهوم مرز

حدود جغرافیایی هر کشور را مرزهای آن کشور مشخص می کند و مرز، حد فاصل حاکمیت دو کشور همجوار است. مشخص کردن مرزها در روابط بین المللی حایز کمال اهمیت است.

مرزها به دو نوع طبیعی و مصنوعی تقسیم می شوند.

مرزهای طبیعی:

مرزهای طبیعی، موانعی هستند که در طبیعت وجود دارند و عامل جدایی یک کشور از کشور دیگرند، مثل کوهها، دریاها و دریاچه ها و رودخانه ها.

الف) کوهستان

۱- خط الرأس

۲- خط مقسم آب

۳- خط کوهپایه

ب) دریا

ج) دریاچه:

چنانچه دریاچه ای توسط دو یا چند کشور محاط شده باشد، برای تعیین مرز معمولاً از روش "خط میانی" استفاده می کنند.

تعیین حدود مرزی دریای خزر

در مورد تعیین حدود مرزی دریا یا دریاچه خزر، معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ منعقد میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) چندان گویا نیستند، هر چند دولت اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در طی سالها، عملاً خط فرضی میان بندر آستارا و بندر حسینقلی را مرز میان دو کشور تلقی نموده بود.

پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و جانشینی کشورهای آذربایجان، ترکمنستان، روسیه و قزاقستان در حاشیه دریای خزر، مسأله تحدید حدود دریای

خزر موضوع روز گردید که به دلیل عدم توافق پنج کشور ساحلی این دریا، تا کنون فیصله نیافته است.

در این مورد، سه پیشنهاد اصلی مطرح است:

- ۱- مشاع بودن دریای خزر و بهره برداری مشترک کلیه کشورهای ساحلی
- ۲- تسری نظام حقوق دریاها به دریای خزر؛ یعنی تعیین محدوده هایی چون آبهای داخلی، دریای سرزمینی، منطقه مجاور یا نظات، منطقه انحصاری اقتصادی، فلات قاره و بالاخره، احتمالاً دریای آزاد.
- ۳- تقسیم دریای خزر میان کشورهای ساحلی با ترسیم خطوط مستقیم و استفاده از فنون بین المللی و منصفانه، از جمله خطوط میانی یا منصف و تکنیک نقطه تلاقی مرزهای جانبی.

مرزهای رودخانه ای:

رودخانه ها، مرزهای طبیعی مناسبی هستند، زیرا ظاهراً بهترین طریقه جدا نمودن دو کشور از یکدیگرند. البته، باید میان رودخانه های قابل کشتیرانی و غیر قابل کشتیرانی تفکیک قایل شد.

هرگاه رودخانه مرزی قابل کشتیرانی باشد، مانند اروند رود (شط العرب) که مرز مشترک ایران و عراق را تشکیل می دهد، معمولاً خط "تالوگ" یا "ژرفاب (خط القعر)" را ملاک تحدید حدود قرار می دهند. مقصود از خط تالوگ، خطی است که از میان عمیق ترین نقطه بستر رودخانه می گذرد.

در مورد رودخانه های غیر قابل کشتیرانی، مانند رود هیرمند که دوازده مایل مرز مشترک ایران و افغانستان را تشکیل می دهد، ملاک تحدید حدود، اصولاً خط میانه یا منصف است. خط میانه یا منصف، خطی است که رودخانه را به دو بخش مساوی تقسیم می کند. اما چنانچه پلی بر روی رودخانه مرزی باشد، معمولاً مرز خطی است که پل را به دو قسمت مساوی تقسیم می نماید.

مرزهای مصنوعی:

الف) تحدید حدود هندسی

تحدید حدود هندسی، روش تعیین سرحدات زمینی ایران با کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکیه و عراق است.

ب) تحدید حدود نجومی

قسمت سوم

قدرت سیاسی یا قدرت حکومت

جمعیت و سرزمین از جمله عواملی هستند که نه تنها برای ایجاد کشور، بلکه برای تأسیس هیچ یک از گروه‌های اجتماعی دیگر (جامعه روستایی، جامعه شهری و غیره آنها) نیز کافی نیستند. آنها به عامل سومی نیاز دارند که بتواند افراد وابسته به گروه را که در سرزمین معینی سکونت گزیده اند، رهبری و اداره نماید. اداره و رهبری چنین گروهی، نیاز به اعمال قدرت دارد. ریشه و اساس قدرت کلیه گروه‌های اجتماعی داخلی، ناشی از قدرت واحدی است که بدان "قدرت سیاسی" یا قدرت حکومت می‌گویند. بنابراین، قدرت سیاسی هر کشور جزء تجزیه ناپذیر آن کشور است و کلیه قدرتهای داخلی، از آن منشعب می‌شوند.

حاکمیت:

در حقوق عمومی، حاکمیت به معنی قدرت برتر، قدرت مافوق و قدرت مطلق و انحصاری هر کشور است. اصل حاکمیت برای نخستین بار در قرن شانزدهم توسط ژان بدن فرانسوی ابراز گردید.

این عده از دانشمندان معتقدند که چنین قدرتی مافوق تمام قدرتهاست و جنبه غیر مشروط و مطلق دارد. طبق نظر آنان، در نظام بین المللی نیز حاکمیت به معنای عدم وابستگی به قدرت دیگر است.

با نضخ مقررات بین المللی و توسعه روابط بین الملل و همبستگی بیشتر ملتها، مفهوم قدیمی و کلاسیک حاکمیت، بتدریج در تضاد آشکار با حقوق بین الملل جدید قرار گرفت و عنوان مطلق و انحصاری خود را از دست داد و به نفع حقوق بین الملل محدود گردید و کشورها آمادگی خود را جهت چنین محدودیتهایی اعلام داشتند.

آنچه مسلم است حقوق بین الملل جدید، حاکمیت کشورها را به رسمیت شناخته و بند اول ماده ۲ منشور ملل متحد در این مورد مصرح است:

"سازمان بر اصل برابر حاکمیت کلیه اعضا پایه گذاری شده است"

در زمینه بین المللی، حاکمیت مفهومی تازه می‌یابد و آن "صلاحیت" است. کشور در روابط بین المللی، از اختیارات و قدرت حقوقی برخوردار است که حقوق بین الملل برای او به رسمیت شناخته است و بدان "صلاحیت" می‌گویند.

خصوصیات واقعی قدرت سیاسی

برای اینکه بدانیم قدرت سیاسی یا قدرت حکومت دارای چه خصوصیات واقعی است، باید اولاً عقیده، "قدرت تسلط" را کنار گذاشته، نظریه "قدرت تصمیم‌گیری" را جایگزین آن سازیم، زیرا در این صورت، مفهومی بسیار قابل انعطاف تر و

همه‌هنگ با مقتضیات داخلی و بین‌المللی خواهیم داشت. علت این امر آن است که اگر کشور بتواند در امر حکومت خود تصمیم بگیرد، به همان منوال خواهد توانست در ایجاد تعهد یا انعقاد معاهده نیز تصمیم‌گیری نماید. مسلماً این عامل به تنهایی برای توصیف قدرت سیاسی یا قدرت حکومتی نارسا و مبهم است، زیرا کلیه شخصیت‌های حقوقی می‌توانند مانند اشخاص حقیقی تصمیم بگیرند.

همچنین شایسته است که خصوصیات دیگری را برای قدرت سیاسی برشمردیم؛ از جمله "قاطعیت قدرت تصمیم‌گیری" و "اصالت قدرت تصمیم‌گیری" زیرا مبنای واقعی قدرت سیاسی بر حقوق بین‌الملل موضوعه استوار است که خود پاسخگوی ضرورت‌های اجتماعی است.

از سوی دیگر، قدرت سیاسی اصیل است، زیرا مشتق از هیچ قدرت دیگری نیست. در صورتی که قدرت گروه‌های دیگر ناشی از منشأ دیگری است (مثلاً قدرت تصمیم‌گیری شهر و شهرستان که ناشی از قدرت مرکزی حکومت است).

شناسایی کشور و حکومت

شناسایی کشور

شناسایی روش و تشریفات است که به طور سنتی از قرن هیجدهم به بعد در روابط بین‌المللی معمول گردیده و آن به رسمیت شناختن کشور نوپدید توسط کشورهای دیگر است.

موسسه حقوق بین‌الملل در اجلاس بروکسل مورخ ۱۹۳۶، موضوع شناسایی را مورد بررسی قرار داد و آن را چنین تعریف کرد: "شناسایی عملی است که به موجب آن، کشورها وجود یک جامعه سیاسی جدید و مستقل را که قادر به رعایت حقوق بین‌الملل است در سرزمین معینی تصدیق و تأیید می‌کنند و در نتیجه، اراده خود را دایره شناسایی آن به عنوان عضو جامعه بین‌المللی اعلام می‌دارند."

ماهیت و آثار حقوقی شناسایی

نخستین سئوالی که مطرح می‌شود، این است: آیا شناسایی به کشور جدید شخصیت بین‌المللی می‌بخشد یا فقط مؤید آن است که کشور جدید چنین شخصیتی را قبلاً دارا بوده است؟ در این مورد، دو نظریه مغایر وجود دارد: "یکی نظریه تأسیسی یا ایجادی و دیگر نظریه اعلامی."

الف) نظریه تأسیسی یا ایجادی

عده‌ای از حقوقدانان از جمله پیروان مکتب اراده‌گرایی معتقدند همان‌طور که مبنای قواعد حقوقی اعم از داخلی یا بین‌المللی - اراده موافق کشور یا کشورهاست، همان‌طور هم اراده موافق و خاص کشورها که به صورت

شناسایی تجلی می کند، به جامعه سیاسی جدید موجودیت و شخصیت بین المللی می بخشد. بر این نظریه، انتقادهای زیادی وارد شده است، از جمله:

- ۱- در مورد نقش اراده مبالغه شده است
- ۲- آنچه تاریخ و جامعه شناسی در خصوص به وجود آمدن کشور به ما می آموزد مغایر با این نظریه است، زیرا ایجاد کشور، نتیجه اجتماعی شرایط سیاسی، جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و آماری و ناشی از جنبشهای بشر دوستانه، فتوحات یا نزاعهای طبقاتی است. بنابراین، به هیچ وجه نمی توان موجودیت آن را با رفتار ارادی کشورهای دیگر مرتبط دانست.
- ۳- با قبول این نظریه، کشور جدیدی که هنوز شناسایی نشده است، نمی تواند از هیچ گونه حمایت بین المللی برخوردار شود و در نتیجه، قلمرو آن را می توان چون سرزمین بدون صاحب تصرف نمود. در مقابل، کشور جدید نیز می تواند از مقررات بین المللی تمکین ننماید و مسئولیتی نیز بر عهده نگیرد، زیرا طبق این نظریه، چنین نهاد جدیدی، کشور شناخته نشده است تا عدم اجرای مقررات بین المللی برایش ایجاد مسئولیت نماید.

ب) نظریه اعلامی

طبق این نظریه، چون کشور یک پدیده اجتماعی و تاریخی بوده و مولود قواعد حقوقی نیست، بنابراین، به محض اجتماع سه عامل تشکیل دهنده آن؛ یعنی جمعیت، قلمرو و قدرت سیاسی ایجاد خواهد شد و شناسایی که قاعده ای حقوقی است، عامل تشکیل دهنده ای برای کشور محسوب نمی شوند، بلکه صرفاً به منزله اعلام ورود کشور جدید به صحنه بین المللی از سوی سایر کشورهاست و می تواند سرآغاز برقراری روابط دیپلماتیک و انعقاد معاهدات بین المللی با کشور یاد شده باشد.

امروزه، شیوه عمل کشورها و مقررات بین المللی کاملاً منطبق با نظر مذکور است.

زمان و چگونگی شناسایی

زمان شناسایی

شناسایی عملی است که باید پس از تأسیس و ایجاد کشور صورت گیرد، زیرا این عمل در واقع تأیید نهادی است که قبلاً به وجود آمده است، اما امروزه ممکن است عمل شناسایی از سوی کشورها به تأخیر افتد و یا پیش رس باشد.

چگونگی شناسایی:

- الف) شناسایی صریح: ۱- فردی ۲- جمعی
- ب) شناسایی ضمنی: ۱- فردی ۲- جمعی

شناسایی ممکن است به یکی از دو صورت انجام پذیرد:

- ۱- **شناسایی صریح فردی:** شناسایی کشور جدید به طو صریح و علنی از سوی هر یک از کشورها، ضمن تنظیم یک سند رسمی
- ۲- **شناسایی صریح جمعی:** شناسایی کشور نوپیاد به گونه علنی از جانب تعدادی از کشورها، به طور دسته جمعی یا چند جانبه، ضمن تنظیم یک سند رسمی
- ۳- **شناسایی ضمنی فردی:** شناسایی کشور جدید به صورت ضمنی از سوی هر یک از کشورها، ضمن برقراری روابط دیپلماتیک و یا انعقاد معاهدات بین المللی.
- ۴- **شناسایی ضمنی جمعی:** شناسایی ضمنی کشور نوپیاد توسط عده ای از کشورها به اشکال گوناگون: الحاق به یک معاهده بین المللی و ...

الزام به شناسایی

هنگامی که کشور جدیدی ایجاد می شود، شناسایی از سوی کشورها باید عملی الزامی به شمار آید، زیرا عدم شناسایی در این مرحله، عملی غیر منطقی و غیر عادلانه است. موسسه حقوق بین الملل خود نیز بصراحت در قطعنامه مورخ ۱۹۳۶ شناسایی را عملی آزادانه اعلام می دارد. بنابراین، در حالی که شناسایی باید عملی حقوقی باشد، عملی سیاسی بیش نیست که در بند اراده بی قید و شرط کشورهاست. مثلاً ایالات متحده آمریکا عمل شناسایی را مسأله ای ملی و داخلی می داند. دولت‌های که از شناسایی یک کشور جدید خودداری می کنند، عمل شناسایی را با برقراری روابط در هم آمیخته اند، در صورتی که آنها دو مسأله جدا از یکدیگرند. شناسایی باید عملی حقوقی در سطح بین المللی باشد و کشورها ملزم به انجام چنین عملی باشند، تا بدین وسیله وجود یک جامعه نوپیاد در صحنه بین المللی نادیده گرفته نشود، اما برقراری روابط موضوع دیگری است و از جمله مسائل ملی و داخلی هر کشور است و کشورها می توانند با توجه به اراده و تمایل خود و با در نظر گرفتن برخی ملاحظات، اقدام به برقراری چنین رابطه ی نمایند.

نظریه استیمسون و عدم شناسایی:

در هفتم ژانویه ۱۹۳۲ و به هنگام اشغال منچوری توسط ژاپن، هانری ال استیمسون وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا، ضمن یادداشتی که برای چین و ژاپن ارسال داشت، اعلام نمود که ایالات متحده آمریکا، هیچ معاهده یا وضعیت مغایر با تعهدات میثاق پاریس (بربان- کلوک مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸) را که به استناد

آن توسل به هر گونه جنگ تجاوز کارانه منع شده است، به رسمیت نمی شناسد.

نظریه عدم شناسایی استیمسون در ۱۱ مارس ۱۹۳۲ مورد قبول جامعه ملل قرار گرفت و بین دو جنگ جهانی نیز توسط تعدادی از کشورها رعایت گردید، از قبیل: عدم شناسایی منچوکوئو، عدم شناسایی اتیوپی، عدم شناسایی چکسلواکی.

نظریه استیمسون هر چند مورد قبول جامعه ملل واقع شد، لیکن منشور ملل متحد در این مورد ساکت است. با این حال، امروزه تردیدی در مورد ضرورت عدم شناسایی کشور جدید و یا هر وضعیت دیگری که ناشی از اعمال غیر قانونی زور باشد، وجود ندارد.

اما دیوان بین المللی دادگستری، عدم شناسایی را به نحو دیگری می پذیرد: هرگاه منشاء غیر قانونی تشکیل یک کشور نوبنیاد، ناشی از عدم توجه یا عدم شناسایی قطعنامه های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل مربوط به "نظام نمایندگی" باشد، تعهد کشورها به عدم شناسایی آن کشور جدید امکان پذیر است.

شناسایی حکومت

هنگامی که کشور جدیدی تشکیل می گردد، شناسایی آن کشور متضمن شناسایی حکومت آن نیز هست. در غیر این صورت، یعنی چنانچه کشورها مدت زمان طولانی وجود داشته باشند، ولی شکل حکومت آنها، بر اثر انقلاب یا کودتا و یا هر موجب دیگر تغییر یابد، موضوع شناسایی حکومت جدید مورد بحث قرار می گیرد.

عدم شناسایی حکومت

در این زمینه، نظریات و عقایدی چند ابراز گردیده است؛ از جمله: نظریه توبار و نظریه استرادا.

نظریه توبار یا دکترین مشروعیت

توبار، وزیر امور خارجه اکوادور در مورد شناسایی حکومتهای جدید، نظری را ابراز نموده که به دکترین مشروعیت معروف است. این دکترین، زمینه ساز اصلی انعقاد معاهده ای میان پنج کشور امریکای مرکزی (کاستاریکا، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوئه و السالوادور) در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ گردید. براساس این معاهده، کشورهای مذکور متعهد شدند تا چنانچه در آینده بر اثر انقلاب یا کودتا، حکومت جدیدی در این کشورهای روی کار آید، از شناسایی آن خودداری ورزند. امروزه نظریه بتانکور جای نظریه توبار را گرفته است که بنابر آن، کشورها باید از شناسایی حکومتهایی که از راه اعمال زو تشکیل می شوند، خودداری کنند.

نظریه استرادا

استرادا، وزیر امور خارجه مکزیک، در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۰، از جانب کشور متبوع خویش درباره شناسایی حکومت‌های انقلابی سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ آرژانتین، برزیل، پرو، شیلی، بولیوی و پاناما، طی بیانیه رسمی چنین اظهار داشت:

"مکزیک معتقد به اعطای شناسایی نیست و این را عملی توهین آمیز می داند که به حاکمیت ملل دیگر لطمه وارد می آورد؛ عملی که در واقع ارزیابی امور داخلی کشورها از سوی حکومت‌های دیگر است." این بیانیه به صورت دکترین یا "نظریه استرادا" در آمد.

شناسایی دو ژوره و دوفاکتو

پس از تشکیل یک کشور جدید یا استقرار اقتدار کامل و کنترل موثر یک حکومت جدید، عمل شناسایی از سوی کشورها معمولاً به صورت "دو ژوره" انجام می پذیرد.

اصولاً اگر رد بیانیه رسمی شناسایی، ذکر از دو ژوره یا دو فاکتو بودن شناسایی نشود، شناسایی دو ژوره محسوب می شود. شناسایی دو ژوره یک کشور جدید، متضمن شناسایی دو ژوره حکومت آن کشور نیز هست. شناسایی دو ژوره، قطعی، غیر قابل لغو، کامل و تمام است و کلیه آثار شناسایی را به بار می آورد.

در مقابل شناسایی دو ژوره، شناسایی دوفاکتو وجود دارد. کشورها هنگامی مبادرت به شناسایی دو فاکتو می کنند که در خصوص ثبات قدرت سیاسی کشور یا حکومت جدید تردید داشته باشند.

شناسایی دوفاکتو، شناسایی موقت و قابل لغوی است که آثار بسیار محدودی را به بار می آورد، از جمله، انعقاد موافقت نامه های موقت و اعزام نمایندگان دیپلماتیک فوق العاده. این نوع شناسایی ممکن است پس از چندی بر اثر تغییر اوضاع و احوال یا تحت شرایط دیگر، از سوی کشور شناسایی کننده لغو گردد. برای مثال، دولت فرانسه هر چند در گذشته حکومت فنلاند را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخته بود، اما بعداً در اکتبر ۱۹۱۸، لغو آن را اعلام کرد.

آثار شناسایی

- شناسایی عملی است سیاسی؛ ولی دارای آثار حقوقی است از این قرار:
- ۱- شناسایی عطف به ماسبق می گردد و شامل اعمال و قوانین کشور مورد شناسایی از بدو تأسیس می گردد.
 - ۲- شناسایی سبب می شود که قوانین و مقررات و اعمال اداری یک کشور، در کشور شناسنده قانوناً بتواند مورد استناد قرار گیرد.
 - ۳- دولت شناخته شده به عنوان مقام حاکمه، از صلاحیت محاکم داخلی کشور شناسنده میرا می باشد.

- ۴- دولت شناخته شده می تواند از اجرای احکام دادگاههای کشور شناسنده ادعای مصونیت نماید.
- ۵- شناسایی سبب می شود که دولت شناخته شده بتواند در محاکم دولت شناسنده بنام خود طرح دعوی کند.
- ۶- دولت شناخته شده حق دارد اموال خود در دولت شناسنده را مطالبه و مسترد دارد.

جانشینی کشورها

زمینه توسعه و تحول حقوق جانشینی کشورها موضوع "جانشینی کشورها" از موضوعاتی است که در حقوق بین الملل کلاسیک، جایگاه ویژه ای دارد. در رویه قضایی بین المللی، "اصل جانشینی کشوری به جای کشور دیگر، یک اصل حقوقی عرفی است." پس از استقلال اکثریت سرزمینهای مستعمره و تشکیل کشورهای جدید، گمان می رفت که مسأله جانشینی کشورها به فراموشی سپرده شود؛ بویژه با شناسایی اصولی چون اصل عدم توسل به زور و تحریم جنگ، اصل عدم تجاوز، اصل احترام به استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها به مثابه قواعد آمره بین المللی که در واقع تقبیح کننده و نفی کننده اصول کلاسیکی از جمله: حق توسل به زور یا حق جنگیدن و حق کشورگشایی بود، و به صورت نمادی آشکار از بیهودگی پرداختن به موضوع "جانشینی کشورها" جلوه گر بود.

انعقاد عهدنامه های سه گانه وین در زمینه جانشینی کشورها در دهه های ۷۰ و ۸۰ و رویدادهای تاریخی دهه اخیز که منجر به تغییر حاکمیتها در کشورهای مختلف گردید (برای مثال، تجزیه اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به جانشینی پانزده کشور مستقل، تجزیه یوگسلاوی (سابق) به جانشینی پنج کشور مستقل، تجزیه چکسلواکی (سابق) به جانشینی دو کشور مستقل چک و اسلواکی، وحدت دو آلمان و سرانجام وحدت دو یمن) نشان داد که مسأله جانشینی کشورها، همسان گذشته از چنان اهمیتی برخوردار است که باید بدان توجه خاصی مبذول شود.

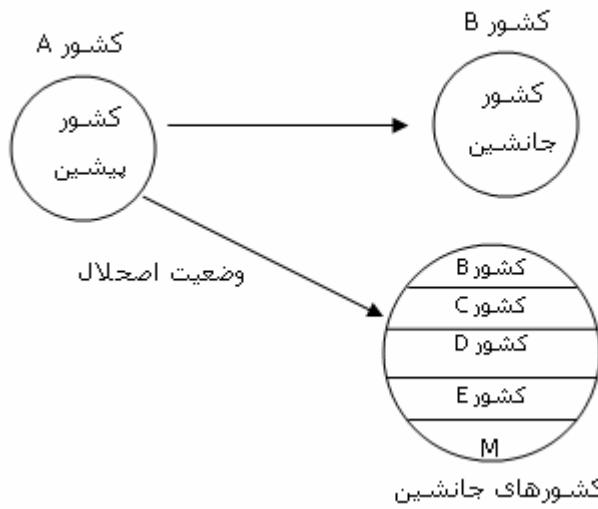
تعریف جانشینی کشورها

"جانشینی کشورها" بدین معناست که کشوری به جای کشور دیگر، مسئولیت روابط بین المللی را در یک سرزمین بر عهده می گیرد. این تغییر یا انتقال حاکمیت، به اشکال زیر صورت می گیرد:

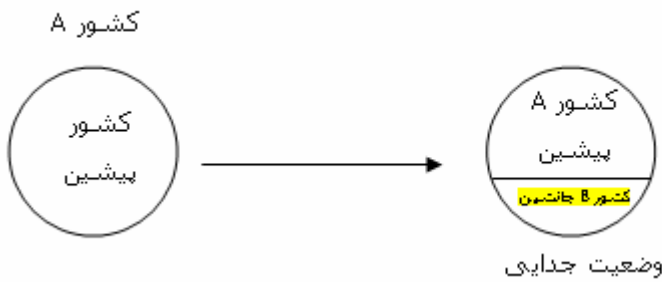
- ۱- کشوری کل سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای جدیدی به جای آن یا آنها تأسیس شوند. این وضعیت را "ناپیدی یا اضمحلال" می نامند.

۲- کشوری بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد و کشور جدیدی در آن قسمت تأسیس شود، این وضعیت را "جدایی" می نامند.

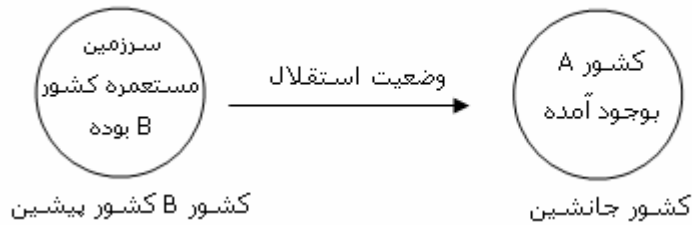
حالت اول



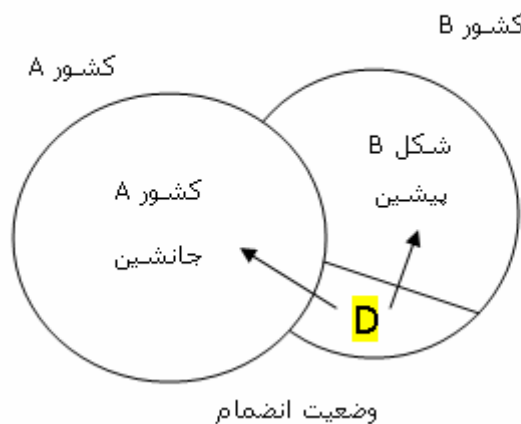
حالت دوم



حالت سوم



حالت چهارم



- ۳- کشوری بر اثر رهایی از استعمار، در سرزمین معینی تأسیس شود. این وضعیت را "استقلال" می نامند.
- ۴- کشوری بخشی از سرزمین خود را به نفع کشور دیگری از دست بدهد. این وضعیت را "انضمام" می نامند.
- کشوری که حاکمیت خود را در تمام یا بخشی از سرزمین از دست می دهد، "کشور پیشین" و کشوری که به جای او در آن سرزمین اعمال حاکمیت می کند، "کشور جانشین" نامیده می شود.

آثار حقوقی جانشینی کشورها

پرسشی که در اینجا قابل طرح است، این است که آیا حقوق و تعهدات کشور پیشین به کشور جانشین منتقل می شود؟ این عمل تا چه حدودی انجام می پذیرد؟ به بیان دیگر، جانشینی کشورها چه آثار حقوقی به بار می آورد؟

قسمت اول

جانشینی بر اموال

الف: اموال دولتی و عمومی

اموال دولتی و عمومی کشور پیشین، شامل اموال- اعم از منقول و غیر منقول- اسناد و مدارک، حقوق و منافع است که در زمان جانشینی کشورها و مطابق حقوق داخلی کشور پیشین، متعلق به آن کشور بوده است. انتقال یا واگذاری این اموال، بلاعوض و بدون پرداخت غرامت صورت می گیرد، مگر آنکه به نحو دیگری توافق و یا از سوی یک رکن بین المللی ویژه در مورد آنها تصمیم گیری شده باشد.

انتقال کلیه اموال کشور پیشین به کشور جانشین، در صورتی است که تمامی سرزمین کشور پیشین به کشور جانشین منتقل شده باشد، اما اگر فقط بخشی از سرزمین انتقال یافته باشد، جانشینی اموال فقط شامل اموال دولتی و عمومی می شود که در همان بخش انتقال یافته سرزمین قرار گرفته است.

موضوع انتقال اموال دولتی و عمومی کشور پیشین به کشور جانشین، بصراحت در حقوق عرفی و رویه قضایی بین المللی مقرر شده است.

ب: اسناد و مدارک دولتی

طبق ماده ۲۰ عهدنامه ۱۹۸۳ "مجموعه اسناد و مدارک دولتی کشور پیشین، شامل مدارکی است که کشور پیشین در اجرای وظایفش صادر یا دریافت کرده است و در زمان جانشینی کشور، طبق حقوق داخلی کشور پیشین به آن کشور تعلق داشته است و به طور مستقیم یا با نظارت آن و به هر منظور نگهداری می

شده است." به موجب دکترین و رویه بین المللی، مجموعه اسناد و مدارک دولتی که در اختیار کشور پیشین بوده و به خارج از سرزمین انتقال یافته و نگهداری می شوند، باید به کشور جانشین منتقل گردند، زیرا آنها از متعلقات سرزمین به حساب می آیند.

ج: اموال خصوصی

جانشینی کشورها به خودی خود موجب اسقاط حقوق ساکنان کشور پیشین بر اموال خصوصی آنان نمی شود. به عبارت دیگر، اموال خصوصی، مشمول مقررات مربوط به انتقال اموال دولتی و عمومی نیستند. با این حال، "چنانچه کشور جانشین بخواهد اموال خصوصی موجود در کشور پیشین را مصادره و ضبط کند؛ محدوده اقتدار او به تابعیت مالک آن اموال بستگی دارد. هرگاه مالک، تابعیت کشور جانشین را داشته و یا کسب کرده باشد، طبق حقوق بین الملل عرفی، حق کشور جانشین به مصادره اموال او نامحدود است، گرچه ممکن است این حق براساس معاهدات حقوق بشری محدود شده باشد. از سوی دیگر، اگر مالک از اتباع کشور پیشین یا کشور ثالث باشد، کشور جانشین باید حداقل معیارهای بین المللی مربوط به رفتار با بیگانگان را در مورد وی اعمال کند؛ یعنی مصادره باید برای یک هدف عمومی و توأم با پرداخت غرامت باشد. چنین قواعدی از هر درجه که باشند، قواعد سنتی محسول می شوند که کشورهای غربی آنها را پذیرفته اند، اما اغلب کشورهای افریقایی- آسیایی آنها را مردود می شمارند.

دیون و مطالبات خارجی دولتی:

۱- دیون رژیم ۲- دیون کشور

الف: تفکیک میان دیون کشور و دیون رژیم

در مورد دیون یا بدهیهای خارجی باید میان دیون کشور و دیون رژیم یا حکومت تفکیک قایل شد. دیون رژیم یا حکومت، بدهیهای خارجی است که کشور پیشین به نفع نوعی سیاست خاص به بار آورده و مبالغ آن رادر زمان صلح، صرف انقیاد مردم و یا در زمان جنگ صرف هزینه های جنگی نموده است. این گونه بدهیها مشمول اصل انتقال دین نیست.

در مقابل دیون کشور، بدهیهایی وجود دارد که با سرزمین کشور پیشین ارتباط مستقیم دارد و این کشور مبالغ آن را صرفاً جهت حفظ منافع عمومی و ملی هزینه کرده است.

ب: فرایند انتقال دیون کشور

قاعده اصلی این است که بدهی کشور پیشین "به یک نسبت منصفانه و مخصوصاً با در نظر گرفتن اموال، حقوق و منافعی که در رابطه با این بدهی ایجاد شده، به کشور جانشین منتقل می شود."

قاعده مذکور در صورتی قابل اعمال است که کشور پیشین سرزمین خود را به طور کامل از دست بدهد.

اما اگر کشوری بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد، کشور یا کشورهای جانشین، تنها قسمتی از بدهیهای کشور پیشین را بر عهده خواهند گرفت، زیرا اگر جز این باشد، ممکن است کشور پیشین با سرزمین کوچک شده و منافع اقتصادی کاهش یافته، قادر به بازپرداخت بدهیهای خود نباشد. اگر کشوری تجزیه و به چند کشور تبدیل شود، عادلانه آن است که مسئولیت بازپرداخت بدهیهای آن کشور میان کشورهای جانشین تقسیم شود. در دو مورد اخیر، مشکل، تصمیم گیری در این خصوص است که هر یک از کشورهای جانشین می بایست چه نسبتی از بدهیها را پرداخت کنند؟

در صورتی که کشور جدیدی بر اثر استعمار زدایی تأسیس شود، بدهیها (از کشور پیشین) به کشور جدید التأسیس منتقل نمی شود، مگر آنکه این بدهیها مستقیماً به سرزمین انتقال یافته مربوط باشد.

ج: فرایند انتقال مطالبات

مقصود از مطالبات، وامها یا قروض و یا به طور کلی تعهدات مالی خارجی است که کشوری در قبال کشور پیشین بر عهده دارد.

درباره فرایند انتقال مطالبات، هیچ گونه مقررات معاهده ای وجود ندارد، اما طبق یک قاعده عرفی عام، مطالبات کشور پیشین به کشور یا کشورهای جانشین منتقل می شود.

قسمت سوم**حقوق عمومی**

مقصود از حقوق عمومی، حق بر تابعیت، حق شرکت در انتخابات، حق اشتغال به امور عمومی و بالاخره صلاحیت و اقتدار قضایی تصمیمات مراجع قضایی است. حقوق عمومی تابع نظامهای حقوقی گوناگونی است و کاملاً به نظام سیاسی و حاکمیت شخصی هر کشور ارتباط دارد؛ به گونه ای که نمی توان راه حلهایی را که یک کشور پیشین در پیش می گیرد، برای کشور دیگر لازم الاتباع دانست.

استمرار حقوق عمومی یا انتقال آن حقوق از کشور پیشین به کشور جانشین، به رغم آنکه از آن به عنوان "اصل" یاد می شود، اما در واقع نمی توان آن را اصل

دانست، چرا که طبق حقوق بین الملل عرفی، حقوق عمومی تنها در صورتی می تواند استمرار یافته و نسبت به کشور جانشین قابل اعمال باشد که در این باره، توافق صریحی میان کشور پیشین و کشور جانشین صورت گرفته باشد.

قسمت چهارم

وضعیت خاص تابعیت اشخاص حقیقی

اصولاً تغییر حاکمیت، موجب تغییر تابعیت اشخاص خصوصی- اعم از حقیقی یا حقوقی- می شود، زیرا نظام حقوقی حاکم بر تابعیت، وابستگی تام و تمامی با اصل حاکمیت هر کشور دارد. این اصل به معنای آن است که با انتقال سرزمین کشوری به کشور دیگر، اتباع کشور پیشین، تابعیت گذشته خود را از دست می دهند و تابعیت کشور جانشین را به دست می آورند.

امروزه به منظور احترام به اراده فردی، چندین قاعده مقرر شده است:

- ۱- هر شخص حقیقی که در زمان جانشینی دارای تابعیت کشور پیشین بوده است. منصرف از چگونگی کسب این تابعیت، حق انتخاب یکی از دو تابعیت کشور پیشین یا کشور جانشین را دارد.
 - ۲- هرگاه بر اثر جانشینی، کشور پیشین موجودیت خود را کاملاً از دست بدهد تابعیت کشور جانشین الزاماً به اتباع کشور پیشین تحمیل و اعطا می شود.
 - ۳- اشخاص حقیقی مجاز به حفظ تابعیت کشور پیشین و انتخاب تابعیت کشور جانشین نیستند؛ یعنی آنان باید از میان دو تابعیت، یکی را انتخاب کنند.
- این امر به منظور جلوگیری از وضعیت تابعیت مضاعف است.

قسمت پنجم

نظامهای حقوقی

جانشینی کشورها موجب از میان رفتن نظم حقوقی کشور پیشین و جایگزینی نظم حقوقی کشور جانشین می شود. در این وضعیت، بسیار عادی و معمولی است که کلیه قوانین، مقررات اداری، صلاحیت مراجع قضایی مدنی، کیفری و اداری، موضوع انتقال قرار گیرند.

بدیهی است کشور جانشین می تواند بر مبنای حاکمیت خود، تصمیم به حفظ بخشی از قوانین قبلی (کشور پیشین) گیرد؛ به گونه ای که از گسیختگی حقوقی خسارت بار به اشخاص عادی و سازمان اداری سرزمین انتقال یافته، پرهیز شود.

قسمت ششم

حقوق مکتسبه

۱- حقوق مکتسبه عمومی

۲- حقوق مالی یا خصوصی

۳- حقوق مختلط

"اصل جهانی پذیرفته شده این است که تغییرات سرزمینی نمی توانند به حقوق مکتسبه لطمه ای وارد سازند. این اصل عام، نه تنها جزء تفکیک ناپذیر حقوق بین الملل است، بلکه همواره از اجزای اصلی حقوق، به طور کلی است؛ چنان که دیوان دایمی دادگستری بین المللی همین نظر را پذیرفته است: "اصل احترام به حقوق مکتسبه جزء تفکیک ناپذیر و از اجزای حقوق بین الملل عرفی است."

با این حال، لازم است که قلمرو اعمال و اجرای اصل مذکور با در نظر گرفتن ماهیت حقوق استنادی معین و مشخص شود: اولاً حقوق (مکتسبه) عمومی (جمع حق)؛ یعنی مجموع حقوقی که بر مبنای حقوق داخلی کشور پیشین ایجاد شده و به دست آمده است.

مشمول قاعده احترام به حقوق مکتسبه نمی شوند و در قبال کشور جانشین قابلیت استناد ندارند. ثانیاً حقوق مالی از حمایت خاصی برخوردارند. این حقوق، در زمره حقوق خصوصی هستند که تغییر حاکمیت در آنها تأثیری نمی گذارد. ثالثاً راجع به حقوق مختلط؛ یعنی حقوق ناشی از قرار داد منعقد شده با کشور پیشین اجرای اصل عام احترام به حقوق مکتسبه، به طور کلی توسط رویه بین المللی پذیرفته شده است.

قسمت هفتم

امتیازات

"امتیاز" از جمله حقوق قراردادی است؛ یعنی حقوقی که طبق قرارداد منعقد شده میان یک کشور و یک شخص بیگانه شناخته شده است. در چنین قراردادهایی، امتیاز دهنده تضمین می کند که امتیاز گیرنده فعالیت خود را با شرایط خاص مقرر در قرارداد انجام دهد. در مقابل، صاحب امتیاز متعهد به پرداخت مبلغی به صورت حق امتیاز به کشور امتیاز دهنده است.

امتیازات در عین حال که در قبال امتیاز دهنده دارای خصیصه عمومی هستند، در قبال امتیاز گیرنده ویژگی حقوق خصوصی را دارا هستند. حال چنانچه کشور امتیاز دهنده تمام یا بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای دیگر جانشین آن گردند، تکلیف امتیازات داده شده از سوی کشور پیشین به اشخاص خارجی چه می شود؟ در پاسخ باید اصل را بر این پایه

گذاشت که امتیازات با تغییر حاکمیت ساقط نمی شوند و عمل جانشینی موجب برقراری ارتباط میان کشور جانشین و شخص امتیاز گیرنده خواهد شد. کشور جانشین باید به امتیاز گیرنده اجازه دهد که منافع حاصل از قرارداد را به دست آورد و اگر او را از برخی یا تمام منافع محروم کند، بایستی غرامت بپردازد.

قسمت هشتم

مسئولیت بین المللی

جانشینی کشورها بر مسئولیت بین المللی تأثیر نمی گذارد، زیرا "اصول عام مسئولیت بین المللی، بویژه قواعد مربوط به عدم قابلیت انتساب اعمال نامشروع یا خلاف، هر عقیده ای را که حاکی از تداوم مسئولیت انفعالی یا فعال (ناشی از ترک فعل یا فعل) باشد، از شمول خود خارج می کند." بنابراین، هرگونه ادعایی برای جبران خسارت ناشی از اعمال خلاف حقوق بین الملل کشور پیشین در مقابل کشور جانشین، کاملاً جنبه شخصی و فردی داشته و مسموع نخواهد بود و تنها کشور پیشین مسئول اعمال خود باقی خواهد ماند. چنانچه کشور پیشین قبل از انحلال، علیه کشور دیگری ادعایی هم داشته باشد، با اضمحلال، ادعای مزبور نیز ساقط می شود. به بیان دیگر، "کشورهای جدید موجودیت خود را به مثابه "لوح مطهر" آغاز می کنند و اضمحلال یک کشور (کشور پیشین) چه مدعی و چه مدعی علیه باشد، موجب از بین رفتن ادعا می شود."

برعهده گرفتن مسئولیت بین المللی

خصوصیت مسئولیت بین المللی رابطه کشورها و سازمانهای بین المللی با یکدیگر است. حال چنانچه آنها عمل خلاف حقوق بین الملل مرتکب شوند که باعث ورود خسارت به اتباع کشورهای دیگر- اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی- یا کارکنان و مأموران سازمانهای بین المللی دیگر گردد، تکلیف این اشخاص چیست؟

حمایت دیپلماتیک

تعریف حمایت دیپلماتیک

حمایت دیپلماتیک، عبارت است از کلیه اقدامات دیپلماتیک یک کشور نزد کشور دیگر برای احقاق حق اتباع خود و حمایت از آنان که در قلمرو کشور خارجی مورد تعدی و تجاوز- اعم از مالی و جانی- قرار گرفته اند و ضرر و زیان مادی یا معنوی به آنان وارد آمده است. در این حالت، ادعای شخصی به ادعای کشوری تبدیل می گردد و رابطه اولیه فرد متضرر و کشور مسئول را به رابطه کشور متبوع متقاضی و کشور مسئول مبدل می سازد.

شرایط اجرای حمایت دیپلماتیک

قسمت اول

تابعیت مدعی

براساس یک قاعده عرفی کلاسیک، باید میان فرد زیان دیده و کشور متقاضی رابطه حقوقی و سیاسی وجود داشته باشد. این رابطه معمولاً ناشی از تبعیت سیاسی، یعنی تابعیت است و رویه قضایی بین المللی نیز در این مورد مصرح است: "در صورت فقدان موافقت نامه های خاص، تنها رابطه تابعیت به یک کشور حق حمایت دیپلماتیک می دهد."

مقصود از موافقت نامه خاص، رابطه ای است که استثنائاً ناشی از معاهده است که به موجب آن، حمایت دیپلماتیک به افراد دیگری به غیر از اتباع یک کشور تعمیم می یابد.

استمرار تابعیت مدعی

تابعیت مدعی در خواست حمایت دیپلماتیک باید از ابتدای زمان ورود ضرر و زیان به وی تا وقوع عمل متخلفانه موضوع حمایت دیپلماتیک و در طی در خواست حمایت دیپلماتیک از کشور متبوع خود و نیز به هنگام اقامه رسمی دعوی بین المللی از سوی کشور حامی تا زمان فیصله دعوا، ثابت باشد و تغییر نکند، بویژه استمرار تابعیت مدعی در زمان ورود ضرر و زیان و اقامه رسمی دعوا بسیار تعیین کننده است.

حمایت از اشخاص بی تابعیت و پناهنده

پرفسور شارل روسو معتقد است: اگر شرط تابعیت مدعی را همواره به عنوان شرط اساسی حمایت دیپلماتیک در حقوق موضوعه معاصر قلمداد کنیم، نتیجه ناپسند و قابل ایرادی را به دنبال خواهد داشت و آن عدم پذیرش حمایت از افراد بدون تابعیت است، زیرا به دلیل بی تابعیتی، هیچ کشوری صلاحیت پذیرش در خواست حمایت از آنان را ندارد.

به نظر می رسد که به این دلیل، گزارشگر کمیسیون حقوق بین الملل در گزارش خود به اجلاس سال ۲۰۰۴ کمیسیون، طرح ماده ای را پیشنهاد نمود که به موجب آن: "حمایت دیپلماتیک از اشخاص بی تابعیت و پناهنده، از سوی کشور محل اقامت قانونی و رسمی آنان به عمل خواهد آمد، به شرطی که در زمان رسیدن ضرر و زیان و اقامه دعوا، در آن کشور اقامت داشته باشند."

حمایت از اشخاص حقوق

امکان حمایت از اشخاص حقوقی، اعم از اشخاص حقوق عمومی، خصوصی، از جمله شرکتهای تجاری، ناوهای هوایی، کشتیها و سفینه های فضایی، از

سوی کشور متبوع آنها وجود دارد و در این مورد، وضعیت مانند حمایت از اشخاص حقیقی است.

قسمت دوم

مراجعه قبلی و مقدماتی مدعی به مقامات داخلی

شرط دوم اجرای حمایت دیپلماتیک، آن است که مدعی قبل از درخواست حمایت دیپلماتیک از کشور متبوع خود، برای دادخواهی به مقامات صلاحیتدار داخلی که در قوانین و مقررات کشور محل وقوع تخلف، پیش بینی شده است، مراجعه کرده و از کلیه امکانات دادخواهی قانونی در محل استفاده کرده، اما نتیجه ای نگرفته است.

استثنای وارد بر قاعده توسل به مراجع داخلی:

- ۱- هرگاه خسارتی مستقیماً توسط کشوری به کشور دیگر وارد شود.
- ۲- هرگاه کشوری که ادعای مسئولیت متوجه اوست، مانع دادخواهی مدعی شود.
- ۳- هرگاه در فرایند دادخواهی، تأخیر غیر موجهی روی دهد که به کشوری که ادعای مسئولیت متوجه اوست، قابل انتساب باشد.
- ۴- هرگاه نقص و بی نظمی در سازمان قضایی و آئین دادرسی کشوری که ادعای مسئولیت متوجه اوست، وجود داشته باشد.
- ۵- هرگاه دسترسی مدعی به مراجع داخلی، امکان عقلی و منطقی نداشته باشد.

قسمت سوم

پاکدستی مدعی

هیچ کشوری حق ندارد، حمایت دیپلماتیک اشخاصی را بر عهده گیرد که به نحوی از انحاء مرتکب رفتار ناشایست و خلاف نسبت به کشور محل اقامت شده یا فعالیتی مغایر با مقررات حقوق بین الملل از خود نشان داده اند. بنابراین، شرط نهایی بهره مند شدن اشخاص از حمایت دیپلماتیک کشور متبوع خود، داشتن رفتار صحیح و بیطرفانه موافق با مقررات داخلی کشور محل اقامت و حقوق بین الملل است.

قسمت چهارم

انصراف از حمایت دیپلماتیک

(شرط کالوو)

در برخی از قراردادها و موافقت نامه های منعقد شده میان کشورها و اشخاص حقوقی حقوق خصوصی خارجی (حقیقی یا حقوقی) در زمینه هایی چون سرمایه گذاری خارجی، امتیاز و یا مقاطعه کاری، شرطی را می گنجانند که به موجب آن، طرف متعاقد خارجی را از توسل به حمایت دیپلماتیک کشور متبوعش منع می کنند و یا هرگونه شکایت بین المللی از ناحیه او را از قبل، غیر قابل پذیرش اعلام می دارند. چنین شرطی را "شرط کالوو" می نامند.

شرط کالوو فاقد هر گونه اعتبار حقوقی است، زیرا حمایت دیپلماتیک ناشی از صلاحیت شخصی کشورهاست و اتباع کشورها حق انصراف از آن را ندارند.

حمایت شغلی سازمانهای بین المللی

چنانچه به کارکنان و مأموران یک سازمان بین المللی از سوی کشور یا سازمان بین المللی دیگری خسارتی وارد آید، سازمان مربوط حق حمایت از مأمور زیان دیده خود را در مقابل کشور مسئول دارا است. این نوع حمایت را "حمایت شغلی" گویند. دیوان بین المللی دادگستری در نظریه مشورتی مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۴۹ در قضیه مرگ کنت برنات دبیر کل وقت و میانجی صلح سازمان ملل متحد در خاورمیانه اعلام داشت: سازمان ملل متحد می تواند برخی از خسارت ناشی از قصور کشور نسبت به یک قاعده بین المللی، خواه به خاطر خسارت وارده به خود و یا کارکنان خود، قاعده "حمایت شغلی" را اعمال نماید.

طرح مسئولیت کشور ثالث و حمایت دیپلماتیک

حال چنانچه قبل از تغییرات سرزمینی، عمل ناقض حقوق بین الملل موجب خسارت به شخصی گردد که در زمان وقوع خسارت، تابعیت کشور پیشین را داشته است، آیا کشور جانشین حق دارد به منظور پیش کشیدن مسئولیت یک کشور ثالث، حمایت دیپلماتیک خود را نسبت به شخص زیان دیده اعمال کند؟

قاعده عامی که به گونه غیر قابل تردیدی در این مورد مجراست، این است که حمایت دیپلماتیک به منزله تجلی صلاحیت فردی کشورها، تنها به نفع اتباع یک کشور قابل اجراست. دیوان دایمی دادگستری بین المللی به این دلیل که قربانی در زمان وقوع خسارت هنوز تبعه کشور جانشین نبوده است، به سئوال مذکور پاسخ منفی داده است؛ یعنی اصل حمایت دیپلماتیک را در مورد چنین افرادی قابل اعمال ندانسته است.

قسمت نهم

جانشینی کشورها بر معاهدات

تأثیر جانشینی کشورها بر معاهدات را می توان با توجه به نوع معاهدات و شکل جانشینی به شرح زیر مورد بررسی قرار داد:

انواع معاهدات:

الف: معاهدات شخصی

ب: معاهدات عینی

ج: سایر تعهدات قراردادی

الف: معاهدات شخصی:

معاهدات شخصی که در واقع همان معاهدات قراردادی هستند، صرفاً برای طرفهایشان حقوق و تکالیف ایجاد می کنند؛ از جمله معاهدات مودت، همکاریهای اقتصادی و بازرگانی و امثال آنها.

این گونه معاهدات تا زمان دوام کشور طرف معاهده معتبر بوده و با اضمحلال آن، از درجه اعتبار ساقط می گردند.

آثار جانشینی بر چنین معاهداتی در کلیه اشکال جانشینی کشورها، به این ترتیب است که کشور یا کشورهای جانشین، کماکان ملتزم در قبال آن معاهدات باقی خواهند ماند.

کشور تازه استقلال یافته براساس دکترین "لوح مطهر" یا "لوح سپید"، به معاهدات شخصی کشور پیشین متعهد و ملتزم نخواهد بود مگر آنکه این کشور با صدور "اعلامیه جانشینی" مستمرار و تداوم معاهدات کشور پیشین را بپذیرد.

ب: معاهدات عینی

به موازات معاهدات شخصی، شماری از معاهدات وجود دارند که پدید آورنده وضعیت های عینی هستند؛ از جمله معاهدات سرزمینی و معاهدات متضمن منافع عمومی جامعه بین المللی و معاهدات حقوق بشری و یا به طور کلی معاهدات قانون ساز.

معاهدات عینی در صورت وقوع جانشینی کشورها- به هر شکل که باشند- از کشور پیشین به کشور جانشین به صورت "خودکار" انتقال می یابند و در نتیجه، عمل جانشینی هیچ گونه وقفه ای در اجرای آنها ایجاد نمی کند و اجرایشان کماکان استمرار دارد.

اما به طور استثناء، سه دسته از معاهدات عینی هستند که به محض وقوع جانشینی، منفسخ می گردند. آنها عبارتند از:

- ۱- معاهدات مربوط به استقرار پایگاههای نظامی خارجی در کشور جانشین
- ۲- معاهدات اجاره بخشی از سرزمین کشور جانشین به سایر کشورها
- ۳- معاهدات واگذاری منابع طبیعی کشور جانشین به سایر کشورها

ج: وضعیت سایر تعهدات قراردادی

تعهدات قراردادی زیر در صورت جانشینی، از کشور پیشین به کشور جانشین منتقل می شوند:

- ۱- تعهدات قراردادی که اعلام کننده قواعد عرفی موجودند
- ۲- تعهدات قراردادی که موید قواعد آمره هستند. البته، چنین به نظر می رسد که شأن و منزلت این گونه تعهدات از سطح قراردادی فراتر رفته است.
- ۳- تعهدات قراردادی الزام آوری که به قواعد عرفی تبدیل شده اند.
- ۴- سرنوشت معاهدات در صورت واگذاری یا انضمام بخشی از سرزمین یک کشور به کشور دیگر.

قسمت دهم

عضویت در سازمانهای بین المللی

در رابطه با موضوع، سئوالی که مطرح می شود این است که اگر کشور جانشین کشوری جدید التاسیس باشد، آیا آن کشور با حقوق کامل در سازمانهای بین المللی که کشور پیشین در آنها عضویت داشته، پذیرفته می شود؟ طبق قاعده کلی قابل اجرا که ناشی از سیاست استعمارزدایی است، چنین کشورهایی باید به طور جداگانه عضویت سازمانهای بین المللی را درخواست نمایند و رویه سازمان ملل متحد و سازمانهای تخصصی وابسته آن نیز چنین است. پس از جدایی پاکستان از هند و تبدیل هند و پاکستان به دو کشور مستقل سازمان ملل متحد تشریفات مربوط به درخواست را فقط در مورد پاکستان لازم دانست.

در مورد سایر اشکال تاسیس کشور جدید و آثار آن بر جانشینی در عضویت در سازمان ملل متحد نیز قاعده کلی و عام همان است که قبلاً ذکر شد. با این حال، رویه سازمان در مواردی گوناگون و خاص بوده است.

عضویت جمهوریهای مستقل شوروی (سابق)

کشورهای عضو "جامعه کشورهای مستقل شوروی" (سابق) پذیرفتند که روسیه جانشین اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در سازمان ملل متحد و ارکان وابسته به آن، با کلیه حقوق و امتیازات، مخصوصاً حق وتویی باشد که برای اتحاد جماهیر شوروی (سابق) شناخته شده است.

این عملکرد با هیچ گونه اعتراضی مواجه نگردید. البته سازمان ملل متحد از سایر کشورهای استقلال یافته خواست تا درخواست عضویت نمایند، و آنها نیز به تدریج این کار را انجام دادند.

عضویت جمهوریهای یوگسلاوی (سابق)

در این مورد، برخورد سازمان ملل متحد با سایر موارد مذکور متفاوت است؛ بدین گونه که علی رغم اینکه "صربستان و مونته نگرو" پس از تجزیه یوگسلاوی خود را کشور جمهوری فدرال یوگسلاوی و جانشین بلامنازع جمهوری فدرال سوسیالیستی یوگسلاوی اعلام نمودند، اما شورای امنیت و مجمع عمومی، این جانشینی بر عضویت را نپذیرفتند و اعلام داشت که عضویت جمهوریهای صربستان و مونته نگرو در سازمان ملل مانند سایر جمهوریهای یوگسلاوی سابق منوط به درخواست هر یک از آنها به طور جداگانه است.

مفهوم سازمانهای بین المللی

سازمان بین المللی عبارت از اجتماع نهادینه گروهی از کشورهاست که به منظور تحقق هدفهای معین و مشترک در زمینه های مختلف (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره آنها) با یکدیگر همکاری می کنند.

مبنای تأسیس هر سازمان بین المللی، "معاهده موسس" است که به منزله اساسنامه آن سازمان است. تابعان فعال حقوق بین الملل، با انعقاد چنین معاهده ای - که یک سند چندجانبه بین المللی است - تمایل خود را به همکاری منظم در محدوده مشخص ابراز می دارند.

سازمانهای بین المللی دولتی در مجموع تابع حقوق بین الملل عام، اما اختصاصاً تابع "حقوق سازمانهای بین المللی" هستند. برای اینکه سازمانهای بین المللی بتوانند به انجام وظایف محوله خود پردازند باید دارای میزانی از شخصیت بین المللی باشند. این شخصیت یا اهلیت حقوقی آنها بر حسب هدفها و مقررات اساسنامه هر سازمان، تفاوت می کند.

معاهدات موسس سازمانهای بین المللی مانند سایر معاهدات بین المللی تابع حقوق معاهدات بین المللی است.

"شخصیت حقوقی سازمانهای بین المللی"

معمولاً به سازمانهای بین المللی شخصیت حقوقی داده می شود بویژه اهلیت حقوقی برای عقد قرار داد، داشتن اموال و تصرف در آنها، حق دادخواهی، ماده ۱۰۴ منشور ملل متحد صحبت از اهلیت حقوقی سازمان ملل متحد در سرزمین کشورهای عضو کرده است و صریحاً از شخصیت حقوقی سازمان نام برده است، ولی دیوان دادگستری بین المللی در رأی مشورتی خود درباره صدمات وارده به کارکنان سازمان حین انجام وظیفه قصد کشورهای عضو را در اعطای شخصیت بین المللی به سازمان احراز کرد.

طبقه بندی سازمانهای بین المللی:

- الف- طبقه بندی بر مبنای اعضا تشکیل دهنده: ۱- دولتی ۲- غیر دولتی
- ب- طبقه بندی بر مبنای موضوع
- ج- طبقه بندی براساس اختیارات
- د- طبقه بندی براساس قلمرو جغرافیایی

الف) طبقه بندی براساس موضوع

سازمانهای بین المللی را از نظر موضوع فعالیت آنها می توان به سازمانهای عام و تخصصی تقسیم نمود.

ب) طبقه بندی براساس اختیارات

برخی از سازمانهای بین المللی در مقابل اعضا دارای اختیارات گسترده ای هستند و برخی دیگر اختیارشان محدود است.

ج) طبقه بندی براساس قلمرو جغرافیایی:

- ۱- سازمانهای جهانی (سازمان ملل متحد- جامعه ملل)
- ۲- سازمانهای منطقه ای (سازمان همکاری اقتصادی (اگو)
- ۳- سازمانهای میان قاره ای (سازمان کنفرانس اسلامی)

سازمانهای بین المللی را براساس قلمرو جغرافیایی، می توان به سازمانهای جهانی، سازمانهای منطقه ای و سازمانهای میان قاره اس تقسیم نمود.

اشخاص خصوصی در حقوق بین الملل

اشخاص خصوصی- اعم از حقیقی یا حقوقی- تحت ضوابط و شرایط خاصی در زمره تابعان حقوق بین الملل قلمداد می شوند، اما تابعان "مشتق" و "کوچک". تابعان "مشتق"؛ یعنی تابعانی که شخصیت حقوقی آنها از اراده کشوری گرفته شده است و تابعان "کوچک"؛ یعنی تابعانی که نسبت به سایر تابعان حقوق بین الملل، کوچک هستند. اشخاص خصوصی در سطح بین المللی فقط دارای یک سلسله حقوق و تعهداتی هستند که صریحاً و به طور محدود در معاهدات و یا قواعد عرفی بین المللی پیش بینی شده اند.

میان اشخاص خصوصی خصوصی، صرفاً سازمانهای بین المللی غیر دولتی و شرکتهای فراملی یا چند ملیتی، از حقوق و تعهدات بین المللی محدود برخوردارند.

افراد در حقوق بین الملل

در مورد موقعیت و جایگاه افراد در حقوق بین الملل، دو عقیده اصلی و مهم وجود دارد: یکی عقیده ای که جنبه آرمان گرایانه (ایده آلیستی) دارد و دیگری عقیده ای که منطبق با واقعیات جهان معاصر است (رنالیستی).

طبق نظریه اول: افراد دارای شخصیت بین المللی هستند و حقوق بین الملل، حقوقی است که منحصرأ روابط افراد را با یکدیگر تنظیم و قاعده مند می کند. در نتیجه، تابعان حقوق بین الملل، افراد هستند. در این نظریه، تمایلات و واقعیتهای در هم آمیخته اند.

اما در نظریه دوم: هر چند افراد جایگاه ویژه ای از حیث حقوق و الزامات بین المللی در حقوق بین الملل دارند، اما همانند کشورها و سازمانهای بین المللی (بین الدول) در زمره "تابعان فعال" حقوق بین الملل نیستند، بلکه جزء "تابعان منفعل" هستند.

حقوق افراد در سطح بین المللی، در واقع حقوق حمایت کننده است که معمولاً در مبحث "حقوق بین الملل بشر" از آنها یاد می شود، و تکالیف یا تعهدات بین المللی افراد که صرفاً جنبه کیفری داشته و موجب طرح مسأله مسئولیت کیفری افراد می شود، در مبحث "حقوق بین الملل کیفری" مورد شرح و بسط قرار می گیرد.

حقوق و تکالیف افراد در حقوق بین الملل:

- ۱- حقوق حمایت کننده یا حمایت از افراد در حقوق بین الملل
- ۲- مسئولیت کیفری افراد در حقوق بین الملل

حمایت از افراد در حقوق بین الملل:

الف) حمایت جهانی از حقوق بشر:

اول: حمایت عام از حقوق بشر

۱- منشور ملل متحد

۲- منشور بین الملل حقوق بشر:

I- اعلامیه جهانی حقوق بشر

II- میثاقهای بین المللی حقوق بشر

- میثاق بین المللی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

- میثاق بین المللی در مورد حقوق مدنی و سیاسی

۳- سایر متون بنیادین حقوق بشر (عهدنامه لغو بردگی- الغای تبعیض نژادی)

دوم: حمایت از برخی از طبقات افراد:

۱- حمایت از کارگران

۲- حمایت از اقلیتها

۳- حمایت از پناهندگان و افراد بدون تابعیت

۴- حمایت از بیگانگان

۵- حمایت از زنان

۶- حمایت از کودکان

سوم: نهادهای جهانی حقوق بشر:

- ۱- کمیسیون حقوق بشر
- ۲- کمیسیون عالی حقوق بشر
- ۳- مرکز حقوق بشر
- ۴- کمیسیون مقام زن
- ۵- کمیته حقوق بشر
- ۶- کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی
- ۷- کمیته رفع تبعیض نسبت به زنان
- ۸- کمیته عالی ملل متحد برای پناهندگان
- ۹- کمیته رفع تبعیض نژادی

مسئولیت کیفری افراد در حقوق بین الملل:

اول: مستلزم تحقق جرم بین المللی است

الف) مفهوم جرم بین المللی

ب) انواع جرائم بین المللی:

۱- جنایات علیه صلح

۲- جنایات علیه بشریت

۳- جنایات جنگی

دوم: مستلزم شیوه و نوع محاکمه و مجازات بین المللی:

الف) اصل محاکمه و مجازات ملی

ب) محاکمه و مجازات بین المللی

مسئولیت کیفری افراد در حقوق بین الملل

تحقق مسئولیت کیفری افراد در نظام بین المللی در مرحله نخست، منوط به مطالعه و تبیین اعمال فردی نامشروع و خلاق است که "جرم بین المللی" محسوب می شود و در مرحله دوم، از آنجا که مهمترین پیامد مسئولیت کیفری، مجازات است، به همین جهت شیوه و نوع محاکمه و مجازات نیز باید بررسی شود.

مفهوم جرم بین المللی

تعریف جرم بین المللی

تخلف از هر تعهد بین المللی، جرم بین المللی نیست، زیرا جرم بین المللی عملی است مخالف حقوق بین الملل که جامعه بین المللی براساس عرف یا معاهدات آن را جرم شناخته باشد.

انواع جرایم بین المللی**الف: جنایات علیه صلح**

جنایات علیه صلح عبارت است از: "نقض عمده و فاحش هر تعهد بین المللی که برای حفظ صلح و امنیت بین المللی اهمیت اساسی دارد، مانند ممنوعیت تجاوز"

ب: جنایات علیه بشریت

جنایات علیه بشریت عبارت است از: "نقض عمده و فاحش هر تعهد بین المللی که برای حفظ وجود انسان و تضمین حق ملتها در تعیین آزادانه سرنوشت آنان و تضمین حفظ محیط زیست اهمیت اساسی دارد. نمونه هایی از جنایات علیه بشریت برده داری، کشتار جمعی یا نسل کشی

ج: جنایات جنگی

جنایات جنگی عبارت است از: نقض فاحش قواعد و مقررات حقوق جنگ یا حقوق مخاصمات مسلحانه، شامل عهدنامه های ۱۹۴۹ ژنو و سایر قواعد و عرفهای مسلم حقوق بین الملل حاکم بر مخاصمات مسلحانه بین المللی و غیر بین المللی.

عامل جرم بین المللی شخص حقیقی است خصوصیات شخصی مانند جنسیت، شغل، نژاد، موثر در مقام نیست.

جنایات جنگی عبارتند از: جنایات ارتكابی علیه افراد غیر نظامی، جنایات ارتكابی علیه مجروحان و اسیران جنگی، غارت اموال عمومی یا خصوصی در زمان جنگ و استفاده از سلاحهای ممنوعه.

شیوه و نوع محاکمه و مجازات بین المللی**الف: اصل محاکمه و مجازات ملی**

اعتلای بین المللی افراد هنگامی کامل می گردد که صلاحیت "دیوان کیفری بین المللی" فراگیر شود.

اما صلاحیت دیوان در واقع "صلاحیت تکمیلی" است یعنی صلاحیت رسیدگی به جنایات بین المللی مقرر در اساسنامه دیوان، در ابتدا با مراجع قضایی داخلی است و پس از آن، دیوان صلاحیت رسیدگی دارد. البته، در مورد جرایم بین المللی که رسیدگی به آنها، خارج از صلاحیت دیوان است، کلیه کشورها صلاحیت محاکمه و مجازات دارند.

ب: محاکمه و مجازات بین المللی

امروزه به رغم فعالیت دیوان کیفری بین المللی و دادگاههای کیفری برای یوگسلاوی و رواندا، اصل، محاکمه و مجازات ملی یا داخلی است و استثناً، محاکمه و مجازات بین المللی است.

دیوان کیفری بین المللی، صلاحیت محاکمه و تعیین مجازات برای کلیه اشخاص حقیقی را که مرتکب یکی از جنایات بین المللی مشمول صلاحیت ذاتی دیوان بشوند را دارد.

مانند: اشخاصی که در قلمرو یکی از کشورهای عضو اساسنامه دیوان یا کشور تسلیم کننده اعلامیه پذیرش صلاحیت دیوان مرتکب یکی از جنایات شده اند.

اصول اساسی حاکم بر روابط بین المللی:

- ۱- اصل برابری دولت‌ها (برابری مطلق کشورها)
- ۲- اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش
- ۳- اصل منع توسل به زور
- ۴- اصل حل مسالمت آمیز اختلافات
- ۵- اصل عدم مداخله در امور داخلی یا خارجی کشورها
- ۶- اصل احترام به حقوق بشر
- ۷- اصل همکاری بین المللی
- ۸- اصل حسن نیت

بیشتر کشورهای دارای قانون اساسی مکتوبی هستند که اصول اساسی حاکم بر روابط اجتماعی آنها را مقرر می دارد. این اصول به منزله خط مشی اساسی زندگی هر جامعه ای محسوب می شود. اصول مورد بحث نه تنها تکالیف و تعهدات کلی را تعیین می کند بلکه خطوط سیاسی و اهداف اساسی دستگاههای کشوری را مشخص می سازد.

اما در جامعه جهانی وضع بدین منوال نیست. زیرا در ابتدای پیدایش جامعه جهانی هیچ یک از کشورهای عضو این جامعه دارای چنان قدرت برتری نبود که بتواند برای سایر کشورها قواعد رفتار وضع نماید و اصول اساسی لازم الرعایه ای را مقرر دارد. مجموعه ای از قواعد گوناگون در سایه فشار خواسته ها و نیازهای کشورهای مختلف، به تدریج، تکمیل و تدوین گردید، اما بر سر تصویب هیچ اصل جهانشمولی توافق حاصل نشد. با این همه کشورها، به صورت خودجوش و تقریباً ناخودآگاه، در خلق این قواعد به پاره ای از اصول کلی توجه داشته اند.

که لاقلاً سه اصل مورد توجه کشورها بوده است: برابری، آزادی و استقرار وضع حقوقی.

برابری مطلق کشورها

حقوق بین الملل سنتی طبیعتاً بر مبنای مجموعه قواعدی استوار بود که از حاکمیت ملی کشورها و از برابری رسمی آنها دفاع می کرد. در سال ۱۹۴۵، در جریان کارهای مقدماتی تهیه منشور ملل متحد بنیانگذاران سازمان ملل متحد تصمیم گرفتند "برابری مطلق همه اعضا" را (ماده ۱-۲) به عنوان یکی از اصول اولیه سازمان اعلام دارند.

این برابری متضمن چهار عنصر است:

اولاً: "کشورها از لحاظ حقوقی برابرند"، ثانیاً، "از همه حقوقی که از حاکمیت آنها ناشی می شود برخوردارند"، و ثالثاً "شخصیت کشورها، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آنها ... محترم است". عنصر چهارم بیان این مطلب است که "هر کشور باید در سطح بین المللی تکالیف و تعهدات خود را ایفا کند". این عنصر چهارم به چشم نویسندگان منشور "به عنوان مبنا و پایه در روابط بین المللی میان کشورهای عضو و میان سازمان و اعضای آن" به شمار آمده است.

نماینده بلژیک حذف صفت "مطلق" را خواستار گردید که پذیرفته نشد. پیشنهاد اوروگوئه نیز در مورد گذاشتن کلمه "حقوقی" به جای "مطلق" رد شد.

در حالی که، در واقع، حق با نماینده بلژیک بود؛ سازمان ملل متحد بر پایه برابری همه اعضا استوار نشده است، زیرا ماده ۳-۲۷ حق وتو را فقط نسبت به اعضای دائم شورای امنیت برقرار کرده است. نتیجتاً، اصل برابری مذکور در ماده ۲-۱ باید فقط به صورت یک الگو یا رهنمود کلی فرض شود.

نظر به اینکه این اصل منطقیاً دو مفهوم متفاوت را در بر می گیرد، جا دارد این دو مفهوم جدا مورد بررسی قرار گیرد.

حاکمیت ملی، علاوه بر اینکه به هر کشور در قلمرو سرزمین خود اختیار و اقتدار می دهد، حقوق بلامنازع زیر را نیز تفویض می کند:

۱- حق در خواست از سایر کشورها که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آن را محترم شمارند ۲- حق درخواست رعایت مصونیت برای نمایندگان و سازمانهای آن کشور در چارچوب اجرای وظایف رسمی آنها.

برابری حقوقی یعنی اینکه در مورد هیچ یک از اعضای جامعه جهانی نمی توان قائل به تبعیض شد همه کشورها باید یکسان محسوب شوند. همچنانکه واتل اعلام نمود، "یک کوتوله، هم آدم است و هم غول؛ یک جمهوری کوچک همان قدر کشور مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش است که نیرومندترین امپراتوری جهان".

حق ملتها در تعیین سرنوشت خود

این اصل، مثل اصل برابری مطلق، در مورد تابعان بین المللی قابل اعمال است، و هم به ساختار درونی و هم به مشروعیت بخشیدن حقوقی این تابعان در عرصه بین المللی ارتباط پیدا می کند.

این اصل در ماده ۲-۱ گنجانیده شده، با این بیان که یکی از اهداف سازمان "توسعه روابط دوستانه بین ملتها براساس احترام به اصل برابری ملتها و حق آنها در تعیین سرنوشت خود..." می باشد. به لطف همین درج اصل مذکور در ماده ۲-۱، این اصل تدریجاً توسعه پیدا کرد و امروزه در یک معاهده بین المللی لازم الرعایه جا داده شده است. با این همه، عوامل دیگری وسعت میدان عمل آن را محدود کرده است:

- ۱- این اصل متضمن تعهدی نیست که قدرت لازم الرعایه ای احترام بی چون و چرای آن را تضمین نماید بلکه به منزله هدفی است برای سازمان ملل متحد و کشورهای عضو آن که تعهد می کنند مشترکاً یا منفرداً با هماهنگی با سازمان ملل متحد آن را تعقیب کنند.
- ۲- حق ملتها در تعیین سرنوشت خود وسیله ای برای تضمین روابط مودت آمیز و صلح بود و فی نفسه ارزشی نداشت؛ بنابراین، پی آمد آشکار آن این بود که اگر سبب بروز اختلاف و درگیری بین کشورها می شد ممکن بود یا می بایستی کنار گذاشته می شد.
- ۳- این اصل تا جایی پذیرفته می شد که اجازه تجزیه کشوری را ندهد و باعث آن نشود.

شاید بد نباشد بین دیدگاههای سیاسی مختلفی که در زمینه حق ملتها در تعیین سرنوشت خود از ۱۹۱۷ به بعد مطرح گردیده و دیدگاههایی که سرانجام از لحاظ حقوقی پذیرفته شده است مقایسه ای به عمل آید. حق ملتها در تعیین سرنوشت خود، به عنوان یک اصل و یک فکر تازه به سه صورت مطرح گردید. لنین مخصوصاً روی ضد استعماری بودن این اصل تکیه می کرد. دیدگاه دیگر (دیدگاه ویلسون) معتدل تر بود و این اصل را به عنوان ضابطه بازسازی کشورهای موجود فرض می کرد.

بالاخره، برداشت دیگری که مخصوصاً در سالهای اخیر ارائه شده- بیشتر از ناحیه کشورهای غربی- این است که اصل فقط باید شامل حق تعیین سرنوشت ملتها در "داخل" کشورهای مستقل بشود، یعنی به عنوان ضابطه مشروعیت دموکراتیک حکومت کشورهای مستقل محسوب گردد.

اصل منع توسل به زور

حقوق بین الملل باید از به کار بردن زور توسط دولتها جلوگیری کند. منع توسل به زور امروزه از تکالیف مهم دولتهاست و به عنوان یک قاعده آمره بین المللی می باشد.

هدف جامعه جهانی برقراری صلح و امنیت در جامعه بین المللی بود. اصل منع توسل به زور برای نخستین بار در منشور ملل متحد (ماده ۴-۲) عنوان شد. بعد از سال ۱۹۴۵ صلح هدف اساسی جامعه جهانی شد. بنابراین، بسیار

منطقی است که اگر کشورها تصمیم بگیرند در مورد اصلی که به نحوی بسیار جدی حاکمیت ملی آنها را محدود می سازد به توافق برسند و متقابلاً متعهد شوند از توسل به زور اجتناب ورزند.

بهتر است اجمالاً نظری به ماده ۴-۲ بیندازیم. تفسیر عبارتی و منطقی، و همچنین بررسی کارهای مقدماتی تدوین آن، به روشنی نشان می دهد که: (۱) توسل به زور در تمام موارد ممنوع است؛ جز در موارد خاصی که در فصل هفتم پیش بینی شده است. (۲) فقط توسل به قوای نظامی ممنوع است. (۳) تنها تهدید یا توسل به زور در روابط بین کشورها ممنوع بود.

نویسندگان منشور بخوبی آگاه بودند که تضادها و مناقشات بین المللی را نمی توان از طریق وضع قواعد و مقررات از بین برد. باید توسل به زور (جنگ) محدود به موارد استثنایی شود و مبادرت به جنگ مستوجب مسئولیت سنگینی باشد تجاوز باید به منزله یک "جنایت بین المللی" محسوب شود. و مسئولیت مرتکبان را نیز به دنبال داشته باشد.

استثنائات وارد بر اصل عدم توسل به زور:

- ۱- دفاع مشروع
- ۲- دفاع جمعی
- ۳- دعوت از نیروهای خارجی
- ۴- تلافی
- ۵- حمایت از اتباع و اموال خارجی
- ۶- مداخله انساندوستانه یا بشر دوستانه
- ۷- تعیین سرنوشت و جنبشهای آزادی بخش ملی

"مفهوم و ارکان دفاع مشروع"

دفاع مشروع جزء لاینفک هر نظام حقوقی است، دفاع مشروع در حقوق بین الملل همان مفهوم در حقوق داخلی را دارد با این تفاوت که در حقوق داخلی دفاع مشروع استثنایی بر قاعده است در حالی که در حقوق بین الملل خودیک قاعده است اما استثنایی بر قاعده دیگر.

دفاع مشروع به وضعیتی اطلاق می شود که براساس آن، به کشور مورد تجاوز مسلحانه حق می دهد تا به فوریت در مقام تهاجم مسلحانه کشور یا کشورهای دیگر با هر وسیله ممکن، متوسل به زور شده و با دفاع خود دشمن متجاوز را سرکوب کند تا حدی که خطر تجاوز رفع شود. بنابراین قربانی تجاوز حق ندارد خاک کشور متجاوز را اشغال کند مگر برای سرکوب تجاوز لازم باشد.

گرچه حق دفاع مشروع در حقوق عرفی وجود داشته است و از حقوق طبیعی و ذاتی به شمار می رود؛ ولی این حق ذاتی با توجه به ممنوعیت عمومی

استفاده از زور، معنی پیدا می کند حق عرفی دفاع، در نامه ای که ویستر، وزیر خارجه آمریکا در جریان غرق کشتی کارولین به مقامات انگلیسی در کانادا در ۱۸۳۷ ارسال داشت، بیان داشته است.

وزیر خارجه آمریکا طی نامه ای از مقامات انگلیسی خواست که معذرت خواسته و به دولت آمریکا غرامت پرداخت کنند، مگر اینکه بتوانند ثابت کنند که اقدام آنها برای دفاع ضرورت داشته و هیچ راه دیگری جز غرق کشتی وجود نداشته، خطر فوری بوده به طوری که فرصتی برای تأمل و چاره اندیشی نبوده و عمل آنها معقول و متناسب با خطری بوده که آنها را تهدید می کرده است.

بدین ترتیب ارکان دفاع مشروع عبارت است از:

۱- ضرورت

۲- فوریت

۳- نبودن راه دیگری برای مقابله با خطر

۴- تناسب (دفاع باید متناسب با خطر و معقول باشد).

دامنه استفاده از حق ذاتی بشرط آنکه با ضوابط بالا تطبیق کند، نسبتاً وسیع است بنابراین، حق استفاده از زور برای مقابله با یک خطر قریب الوقوع مجاز می باشد.

سرانجام، طبق حقوق عرفی، استفاده از زور حتی اگر "تهاجم" صورت فیزیکی و مادی به خود نگیرد؛ بلکه به صورت تهاجم اقتصادی یا تبلیغاتی باشد، مجاز می باشد.

تصویب منشور ملل متحد که در حکم قانون اساسی بین المللی پس از جنگ جهانی دوم است چه تأثیری بر حقوق عرفی مذکور داشته است؟

در این مورد دو نظریه وجود دارد، یکی از برداشت محدود از حق توسل به زور است که می گوید طبق ماده (۲) هر گونه استفاده از زور ممنوع گردیده، مگر به موجب استثنائات مذکور در منشور از جمله ماده ۵۱ در مورد دفاع مشروع. ماده ۵۱ حق دفاع فردی و جمعی را فقط در صورتی مجاز می داند که "یک حمله مسلحانه واقع شده باشد". بنابراین، موارد دیگری که به عنوان دفاع مشروع ذکر می شود از قلمرو ماده ۵۱ منشور خارج است، مانند مواردی که فقط بیم تجاوز می رود.

برخی نویسندگان معتقدند که در مورد حق دفاع، قلمرو حقوق عرفی حتی قبل از ۱۹۴۵، به وسعتی که ادعا می شود، نبوده است.

اکثریت اعضای سازمان ملل متحد حق دفاع مندرج در ماده ۵۱ را به طور مضیق تفسیر می کنند از سوی دیگر کشورهای قدرتمند که گرایش بیشتری به استفاده از نیروی قهری دارند، طرفدار تفسیر موسع از حق دفاع هستند که نه تنها شامل تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آنها بلکه منافع آنها را - چنانکه در حقوق عرفی قبل از منشور مرسوم بود- نیز در بر می گیرد.

دفاع جمعی

ماده ۵۱ منشور، همچنین مبنای تشکیل سازمانهای نظامی منطقه ای، از قبیل پیمان ناتو، قرار گرفته است. در اساسنامه این گونه سازمانها، هر گونه حمله به یکی از اعضا در حکم حمله به همه اعضا تلقی شده و در اجرای حق دفاع جمعی اعضا متعهد شده اند به کمک دولتی که مورد حمله قرار گرفته، بشتابند.

لازم نیست که همه اعضای یک پیمان جداگانه مورد حمله قرار گیرند تا دفاع جمعی مصداق پیدا کند؛ بلکه حمله به یکی کافی است که اقدام به دفاع جمعی را توجیه کند.

دعوت از نیروهای خارجی

یک دولت می تواند از دولت دیگر درخواست کند که نیروهای نظامی اش را برای کمک به آن کشور اعزام دارد. این امر چون با رضایت دولت سرزمینی صورت می گیرد، نقض حقوق بین الملل به شمار نمی رود.

حل و فصل یا فیصله مسالمت آمیز اختلافات بین المللی

در جامعه داخلی کافی است که شخصی علیه شخص دیگر دعوایی طرح کند یا در امور کیفری در مورد بیشتر جرائم هر دستگاه حافظ نظم و یا دستگاه مجری حق، وظیفه دارد، به محض اینکه از ارتکاب جرمی آگاهی پیدا کرد. تعقیب مرتکب را از دستگاه قضایی بخواهد یا در برخی موارد می توان در جامعه داخلی به داوری رجوع کرد.

"هدف اساسی کلیه رشته های حقوقی، تهیه و ارائه راه حل حقوقی برای اختلافاتی است که ناگزیر میان اعضای یک جامعه بروز می کند. حقوق داخلی در این خصوص موفق شده است سلسله مقرراتی را فراهم نماید که در مجموع کامل و رضایت بخش است. در حقوق بین الملل نیز مثل حقوق داخلی، هدف، تهیه یک سلسله مقررات حاکم بر رفع اختلافات بین المللی است، با این تفاوت که کوچکترین خلایی در این زمینه موجب نابودی زیست مسالمت آمیز ملتها می گردد".

مسأله بروز اختلاف میان تابعان حقوق بین الملل، مخصوصاً کشورها، امری اجتناب ناپذیر و حل آن به طرق غیر مسالمت آمیز محکوم و مردود است. از این رو، امروزه کلیه اعضای جامعه بین الملی ملزم به فیصله مسالمت آمیز اختلافات خود با یکدیگرند.

به موجب ماده اول "طرفین متعاقد به منظور جلوگیری از توسل به زور در مناسبات میان کشورها، حتی المقدور کلیه مساعی خود را مصروف تأمین فیصله مسالمت آمیز اختلافات بین المللی خواهند نمود". قاعده منع توسل به زور در روابط

بین الملل، در کنار قاعده الزام به فیصله مسالمت آمیز اختلافات بین المللی قرار گرفته و مکمل یکدیگر هستند.
منشور ملل متحد در بند سوم ماده ۲ و ماده ۳۳ به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات تصریح دارد.

دسته بندی اختلافات یا مناقشات بین المللی:

- ۱- اختلافات حقوقی
- ۲- اختلافات غیر حقوقی یا سیاسی

روشهای فیصله اختلافات بین المللی:

اول: روشهای غیر حقوقی یا دیپلماتیک

- ۱- روشهای بین الدول:
 - الف) مذاکره دیپلماتیک
 - ب) پایمردی یا مساعی جمیله
 - ج) میانجیگری
 - د) تحقیق
 - هـ) سازش
- ۲- روشهای سازمانهای بین المللی:
 - الف) روش سازمان ملل متحد
 - ب) روشهای سایر سازمانهای بین المللی

دوم: روشهای حقوقی

- ۱- داورى بین المللی
- ۲- دادگستریهای بین المللی
 - الف) دیوان دائمی بین المللی دادگستری
 - ب) دیوان بین المللی دادگستری

طبق متن اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین الملل: "کلیه کشورها باید اختلافات بین المللی خود را که با سایر کشورها دارند، با توسل به روشهای مسالمت آمیز حل و فصل نمایند؛ به گونه ای که صلح و امنیت بین المللی و نیز عدالت به خطر نیفتد."

مفهوم و ماهیت اختلاف بین المللی

دیوان دایمی دادگستری بین المللی، اختلاف بین المللی را چنین تعریف کرده است: "عدم توافق بر سر یک موضوع حقوقی و یا یک واقعیت و همچنین، اختلاف نظر حقوقی و یا تعارض منافع میان طرفین آن."

برای شناخت مفهوم و ماهیت اختلاف، اختلافات بین المللی را از نظر سنتی به اختلافات حقوقی و اختلافات سیاسی تقسیم می کنند.

اختلافات حقوقی

در صورتی که بین دو یا چند موضوع یا تابع حقوق بین الملل در زمینه مسائل حقوقی (از قبیل تطبیق و اجرا و تفسیر یک حق موجود) تضاد در خواست پدیدار گردد و در نتیجه اختلاف بروز کند، آن اختلاف را اختلاف حقوقی گویند. این نوع اختلافات معمولاً به موجب مقررات حقوق بین الملل حل و فصل می گردد.

جامعه ملل در بند دوم ماده ۱۳ میثاق و دیوان دایمی دادگستری بین المللی و دیوان بین المللی دادگستری در بند دوم ماده ۳۶ اساسنامه، فهرستی از اختلافات حقوقی ارائه کرده و موارد مذکور در آن را از طریق داوری و قضایی قابل حل دانسته اند:

- (۱) اختلاف ناشی از تفسیر معاهدات؛
- (۲) اختلاف ناشی از هر موضوعی از موضوعات حقوق بین الملل (مثلاً مصونیت دیپلماتیک)؛
- (۳) اختلاف ناشی از اواقعیت هر امری که در صورت ثبوت، نقض یک تعهد بین المللی محسوب می گردد (مثلاً تجاوز)؛
- (۴) اختلاف ناشی از نوع و میزان خسارت یا غرامتی که باید برای نقض یک تعهد بین المللی پرداخت شود (مثلاً غرامت جنگی یا خسارت ناشی از اعمال خلاف حقوق بین المللی).

اختلاف سیاسی

تعارض یا تضاد منافع میان تابعان حقوق بین الملل در مورد تغییر یا اصلاح حق موجود یا ایجاد وضعیت حقوقی جدید، موجب پیدایش اختلافی می گردد که آن را اختلاف سیاسی گویند. به عبارت دیگر، چنانچه نتوان ماهیتاً برای اختلافات راه حلی بر اساس قواعد حقوقی یافت، این اختلافات، سیاسی تلقی می شوند.

پرفسور کاواری معتقد است: "هر چند ظاهراً فرق بین اختلافات سیاسی و حقوقی ساده به نظر می رسد، اما در عمل گاهی با یکدیگر در می آمیزند و به ندرت اختلافی صرفاً جنبه سیاسی یا حقوقی پیدا میکند. آنچه می توان گفت، آن است که خصوصیت ارجح یک اختلاف بین المللی، سیاسی و یا حقوقی است. بنابراین، اصطلاح "سیاسی" در این جا به درستی به کار برده نشده است".

نتیجه:

بر مبنای رویه قضایی بین المللی، اولاً هر عدم توافقی، یک اختلاف محسوب نمی گردد بلکه عدم توافق باید منطبق با تعریف دیوان باشد. ثانیاً وجود اختلاف باید احراز گردد.

روشهای فیصله اختلافات بین المللی

قرنهایست در جهت تأمین راه حل مسالمت آمیزی برای اختلافات بین المللی، فعالیت‌هایی در چارچوب دیپلماسی، طرح‌های صلح، سازمان جامعه بین المللی؛ و معاهدات بین المللی صورت گرفته است. این کوششها توانسته است از تعداد زیادی از برخوردهای مسلحانه جلوگیری نماید.

روشهای غیر حقوقی یا دیپلماتیک

روشهای بین الدول

مقصود از روشهای بین الدول فیصله مسالمت آمیز اختلافات بین المللی، روشهای غیر حقوقی یا دیپلماتیک یا آئین‌هایی است که معمولاً کشورها به منظور فیصله اختلافات میان خود از آنها استفاده می‌کنند. روشهای بین الدول عبارتند از: مذاکره دیپلماتیک، پایمردی یا مساعی جمیله، میانجیگری، تحقیق و بالاخره، سازش.

قسمت اول

مذاکره دیپلماتیک

معمول‌ترین، آسان‌ترین، قدیمی‌ترین و اولین روش حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی "آئین مذاکره دیپلماتیک" است. مذاکره دیپلماتیک چه بسا ممکن است به انعقاد یک موافقت‌نامه بین المللی نیز منتهی گردد. مذاکرات دیپلماتیک، مستقیماً توسط نمایندگان کشورهای طرف اختلاف یا در چهارچوب یک کنگره یا یک کنفرانس بین المللی صورت می‌گیرد.

طبق بند ۲ ماده ۱۶ موافقت‌نامه حمل و نقل هوایی میان دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت پادشاهی عمان مصوبه ۷۲/۲/۲۶ مجلس شورای اسلامی ایران: "چنانچه طرفین موفق نشوند از طریق مذاکره این اختلاف را رفع کنند، می‌توانند توافق نمایند که اختلاف از طریق تصمیماتی که شخص و یا هیأت دیگری می‌گیرد، حل گردد...".

"فیصله اختلافات بین المللی از طریق دیپلماسی و به طور دوستانه دارای مزایایی است، از جمله، نرمش و انعطاف‌پذیری و سری بودن مذاکرات، لیکن دایره آن محدود و تأثیر واقعی آن به هنگامی است که اولاً طرفین با تفاهم و سازش مایل به رفع اختلاف موجود میان خود باشند. ثانیاً نیروهای سیاسی آنها تا حدودی برابر باشد. در غیر این صورت، کشورهای ضعیف و کوچک دستخوش امیال و نظریات کشورهای بزرگ و قوی قرار می‌گیرند."

قسمت دوم

پایمردی یا مساعی جمیله

معمولاً هرگاه مذاکرات دیپلماتیک برای رفع اختلافات بین المللی به بن بست برسد، راه حل دیگری ارائه شده است که اصطلاحاً آن را "پایمردی" یا "مساعی جمیله" گویند.

قدرت ثالثی- زمینه تفاهم بین دو کشور در حال اختلاف را فراهم نموده بدون آنکه خود مستقیماً دخالتی در مذاکرات داشته باشد.

موارد پایمردی ممکن است بر حسب زمان وقوع دارای دو هدف باشند:

۱- پایمردی که هدفش جلوگیری از بروز کشمکش مسلحانه و حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی است.

۲- پایمردی که هدفش پایان بخشیدن به جنگی است که قبلاً آغاز شده است. تأثیر این روش، احتمالی است. پایمردی ملکه هلند و پادشاه بلژیک و پادشاه سوئد نتوانست به جنگ جهانی دوم خاتمه دهد.

قسمت سوم

میانجیگری

آیین میانجیگری، اقدامات ثالث- اعم از فردی یا جمعی- جهت ایجاد تفاهم و توافق بین دو کشور در حال اختلاف است. در این روش، بر خلاف پایمردی، قدرت میانجی، موضوعات مورد مذاکره را پیشنهاد و خود نیز مستقیماً در آن شرکت می نماید و سعی می کند کشورهای ذینفع را به سازش وادار نماید. خصوصیت اساسی میانجیگری، اختیاری بودن آن است؛ بدین معنی که اولاً قدرتهای ثالث در اینکه پیشنهاد میانجیگری کنند، اجباری ندارند. ثانیاً کشوری که به او پیشنهاد میانجیگری می شود، در رد یا قبول آن مختار است.

ثالثاً نظر میانجی، برخلاف نظر داور، هیچ گونه قدرت الزامی نداشته و جنبه مشورتی دارد.

تاکنون سعی بسیار شده است که به نظر میانجی خصوصیت الزامی بخشند، ولی تا به امروز موفقیتی در این کار حاصل نشده است.

اگر پیشنهاد میانجیگری مورد قبول قرار نگیرد، قدرتهای ثالث می توانند به دفعات آن را تجدید نمایند.

از شواهد استفاده از روش میانجیگری برای حل اختلافات بین المللی می توان میانجیگری کشور الجزایر میان ایران و ایالات متحده آمریکا در قضیه گروگان گیری (لانه جاسوسی) دیپلماتهای آمریکایی در ایران نام برد.

در زمان معاصر، به جای اینکه صرفاً کشورها را به عنوان میانجی انتخاب نمایند، از شخصیت های مهم بین المللی نیز برای این کار استفاده می کنند. مانند میانجیگری "محمود ریاض" دبیر کل اتحادیه عرب برای حل اختلافات مرزی کویت و عراق.

علاوه بر میانجیگری کشورها و شخصیت های بین المللی، می توان از میانجیگری سازمانها و کنفرانسهای بین المللی نیز نام برد. مثلاً میانجیگری گروه کشورهای غیر متعهد و یا سازمان کنفرانس اسلامی در قضیه جنگ ایران و عراق. گاهی ممکن است دولت ها در یک معاهده مستقل توافق نمایند که اختلافات خود را از طریق میانجیگری حل نمایند که این هم یک نوع الزام رجوع به میانجیگری است.

قسمت چهارم

تحقیق

روش بین المللی تحقیق بر عقیده ای استوار است که طبق آن، چگونگی مذاکره هر چه باشد، احتیاج به بررسیهای مقدماتی دارد تا ریشه های اختلاف معلوم و قضیه حل گردد. در این صورت است که مذاکره سودمند خواهد بود. تحقیق معمولاً توسط یک کمیسیون تحقیق انجام می شود. مأموریت این کمیسیون فقط تشریح صحیح وقایعی است که منجر به اختلاف بین دو کشور شده است. اما این کمیسیون به هیچ وجه حق ندارد در خصوص تعیین مسؤلیت ها اظهار نظر نماید، زیرا به طور کلی هنگامی که گزارش امور به طور عینی و واقعی باشد، خود به خود مسؤلیت ها مشخص و آشکار می گردد و تنها کشورهای ذینفع حق نتیجه گیری از گزارش را داشته و اختلاف را بین خودشان مستقیماً و یا از طریق دیگر حل و فصل می نمایند. امروزه سازمان ملل متحد در برخی از موارد برای حل اختلاف بین کشورها شخصیتی مطلع و بیطرف را در رأس هیأتی جهت تحقیق و بررسی موضوع مورد اختلاف تعیین می نماید و این هیأت پس از تحقیقات کافی، گزارش کار خود را به سازمان می دهد. نمونه بارز آن، مأموریت (لویی وکمن مونز) جهت حل اختلاف مرزی ایران و عراق است. در اسفند ماه ۱۳۵۲ دبیر کل سازمان ملل یک نفر دیپلمات مکزیکی به نام (لویی وکمن مونز) را مأمور بررسی و تحقیق درباره حوادث مرزی ایران و عراق کرد. کشورهای ایران و عراق موافقت خود را با این انتخاب اعلام کردند و مونز در رأس هیأتی مبادرت به بررسی و تحقیق نمود، و حتی شخصاً نیز از نقاط مرزی مورد اختلاف بازدید کرد و در خرداد ماه ۱۳۵۳ گزارش جامعی تهیه نمود و به سازمان داد که مورد قبول طرفین واقع شد.

خصوصیات طریقه تحقیق:

اولاً: توسل به این شیوه امری اختیاری است.
ثانیاً: با رضایت طرفین اختلاف تشکیل می گردد.
ثالثاً: گزارش کمیسیون تحقیق جنبه الزامی و اجباری ندارد. مسأله تحقیق در ماده ۳۴ منشور سازمان ملل متحد هم آمده است.

قسمت پنجم**سازش**

آیین سازش یکی از روشهای نسبتاً جدید برای حل اختلافات بین المللی است و هر چند از روش تحقیق مشتق گردیده است، ولی مصلحان دارای اختیارات مهمتر و بیشتری هستند. طریقه استفاده از این روش توسط معاهده تنظیم می شود. صلاحیت کمیسیونهای سازش محدود به بررسی وقایع نیست، بلکه می توانند قبل از اینکه اختلاف به راه حل نهایی برسد، آن را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و نظر بدهند.

هر چند ظاهراً چنین به نظر می رسد که نظر کمیسیونهای سازش برای طرفین در حال اختلاف الزامی بوده و جنبه قضایی دارد، ولی عملاً این طور نیست و این قبیل اظهار نظرها دارای ماهیت سیاسی است.

فرق کمیسیونهای تحقیق با کمیسیونهای سازش در آن است که کمیسیونهای تحقیق موقتی هستند و بعد از بروز اختلاف ایجاد می گردند و پس از تسلیم گزارش و اظهار نظر، مأموریتشان خاتمه می پذیرد، در حالی که کمیسیونهای سازش دایمی بوده و بلافاصله پس از اجرا در آمدن معاهدات مربوط تشکیل می گردند. معمولاً هر کمیسیون سازش مرکب از پنج عضو به نام "مصلح" است که هر یک از آنها تابعیت یکی از کشورهای در حال اختلاف و یا کشورهای بیطرف را داراست.

"حقوق عام" سازش و آشتی در بند ۱ ماده ۱۵ پیمان عمومی داوری چنین قید شده است: "وظیفه کمیسیون سازش، روشن نمودن مسایل مورد اختلاف و جمع آوری اطلاعات مفید مربوط از طریق تحقیق یا طرق دیگر و سعی در سازش دادن طرفین اختلاف خواهد بود. کمیسیون پس از بررسی موضوع مقررات سازش یا مصالحه ای را که مناسب تشخیص دهد، در اختیار طرفین می گذارد و مهلتی به آنها می دهد تا نظر خود را اعلام کنند."

گفتار دوم

روشهای سازمانهای بین المللی

الف- روش سازمان ملل متحد

اصل مراجعه اجباری طرفین اختلاف به یکی از روشهای مسالمت آمیز حل اختلافات بین المللی در مواد ۱ (بند ۱)، ۲ (بند ۲) و بویژه ماده ۳۳ منشور ملل متحد ذکر شده است. طبق ماده ۳۳ (بند ۱)، طرفین هر اختلاف که ادامه آن ممکن است حفظ صلح و امنیت بین المللی را به خطر اندازد، باید قبل از هر چیز از طریق مذاکره، میانجیگری، سازش، داوری، رسیدگی قضایی و توسل به نهادها یا ترتیبات منطقه ای یا سایر وسایل مسالمت آمیز بنا به انتخاب خود، در صدد جستجوی راه حلی برای آن اختلاف باشند؛ ۲) شورای امنیت در صورت لزوم از طرفین اختلاف خواهد خواست که اختلاف خود را به وسایل مزبور حل و فصل نمایند. " در غیر این صورت، شورا می تواند خود رأساً یا به تقاضای هر یک از اعضا و حتی تحت شرایطی، کشورهای غیر عضو (طبق بند ۲ ماده ۲۵ منشور) یا به درخواست مجمع عمومی و یا دبیر کل سازمان ملل متحد، اقدامات لازم را طبق مفاد منشور انجام دهد (فصول ششم و هفتم منشور). ضمناً مجمع عمومی ملل متحد نیز در مورد هر مسأله مربوط به حفظ صلح و امنیت بین المللی، دارای صلاحیت است (بند ۲ ماده ۱۱ منشور) و می تواند برای فیصله مسالمت آمیز اختلافات بین المللی، اقداماتی را توصیه کند (ماده ۱۴ منشور).

منشور ملل متحد در مورد مفهوم اختلاف، آن را از نظر اهمیت به دو دسته تقسیم می نماید:

اول: چنانچه اختلاف صرفاً تهدید ساده ای علیه حفظ صلح و امنیت بین المللی باشد، در این صورت شورا فقط به دادن توصیه اکتفا می کند.

دوم: چنانچه اختلاف صلح و امنیت بین المللی را به طور جدی به خطر اندازد، در این صورت شورا به توصیه قناعت نکرده، بلکه دستور صادر می نماید.

روشهای سایر سازمانهای بین المللی

برخی از سازمانهای بین المللی- اعم از جهانی، فرا قاره ای، قاره ای و منطقه ای- دارای مقرراتی در مورد چگونگی فیصله مسالمت آمیز اختلافات میان کشورهای عضو، با استفاده از روشهای غیر حقوقی یا دیپلماتیک هستند. از جمله این سازمانها، سازمان بین المللی هواپیمایی کشوری، سازمان بین المللی دریایی، سازمان تجارت جهانی، سازمان وحدت آفریقا را می توان نام برد.

بند دوم

روشهای حقوقی

منظور از روشهای حقوقی حل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی، روشهایی است که مبنا و ماهیت حقوقی بین المللی دارند. در این روشها، از مقررات و موازین حقوق بین الملل برای حل و فصل اختلافات استفاده می شود.

روشهای حقوقی شامل داوری بین المللی و دادگستری بین المللی است.

وجوه مشترک طرق حقوقی حل اختلافات بین المللی:

۱- این راه حلها ناظر بر اختلافات حقوقی هستند.

۲- واحد تشریفات می باشند.

۳- منجر به صدور احکام لازم الاجرا می شوند.

داوری بین المللی

تعریف داوری بین المللی را می توان چنین تعریف کرد: داوری بین المللی به عنوان یکی از روشهای حقوقی فیصله اختلافات میان تابعان فعال حقوق بین الملل (کشورها و سازمانهای بین الدول) در مورد موضوعات حقوق بین الملل، توسط داور یا دادرسان منتخب خود به نام "داور" یا "داوران"، اعم از نهادینه یا غیر نهادینه، براساس مقررات حقوق بین الملل و استثنائاً سایر ملاحظات حقوقی یا غیر حقوقی است.

تاریخ تحول داوری بین المللی

داوری از نظر تاریخ روابط بین الملل دارای قدمت زیادی است و از زمانهای بسیار دور این روش وجود داشته است. در دوران باستان برای حل اختلافات مذهبی که بین دولت- شهرهای مستقل یونان بروز می کرد، از این روش استفاده می شده است.

با پیشرفت زمان و تحول تاریخی، داوری در سه شکل اساسی تجلی یافته است:

(۱) *داوری واحد*: داوری رئیس کشور یا پاپ و یا یک قاضی یا یک حقوقدان یا دیپلمات.

(۲) کمیسیون مختلط داوری

(۳) دادگاه داوری: این نوع داوری به افراد مستقل، بیطرف و دارای صلاحیت رسمی فنی سپرده می شود که موضوع را براساس مقررات حقوقی و بر طبق آیین دادرسی منظمی رسیدگی کنند و احکامی مستند صادر نمایند.

تحول داوری با وقوع حادثه "آلاباما" به اوج خود رسید و دنیا برای اولین بار شاهد حل اختلاف دو قدرت بزرگ (انگلستان و آمریکا) از طریق داوری بود.

دادگاه داورى میان آمریکا و انگلیس مرکب از پنج داور با تابعیت‌های گوناگون بود که رأی خود را در ۱۴ سپتامبر ۱۸۷۲ صادر و دولت انگلستان را موظف به پرداخت غرامت نمود.

پس از این مرحله، داورى بین المللى به تدریج از نظر کار و عمل، پیشرفت نمود. پس از جنگ جهانی اول، یعنی از ۱۹۱۹، ایجاد جامعه ملل و جنبش ملتها با هدف حمایت از صلح، موجب پیشرفتهای دیگری در زمینه داورى شد. از آن جمله، پیمان عمومى داورى است که در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۸ به تصویب رسید و نیز تعدادى موافقت نامه های دو جانبه داورى دیگر. آغاز مرحله جدید دیگر، پایان جنگ جهانی دوم بود که در مفاد پیمان عمومى داورى تجدید نظر شد. جدیدترین تحول داورى بین المللى را می توان تأسیس دیوان داورى ایران و آمریکا در سال ۱۹۸۱ دانست.

مقایسه داورى با دادگستری بین المللى

امروزه جهت فیصله اختلافات حقوق بین المللى، از داورى بیش از دادگستری استقبال می شود. دلایل این استقبال، امتیازاتی است که داورى نسبت به دادگستری دارد. از جمله مهمترین آن امتیازات، عبارتند از: آزادی عمل طرفین در انتخاب داور و قانون داورى، سرعت در رسیدگی، کارایی بیشتر، محرمانه بودن، کاهش هزینه دادرسی، رعایت نظریات طرفین توسط داور، تخصصی بودن بیشتر داورى و مورد اعتماد بودن بیشتر داور. رجوع به دیوان دادگستری منحصرأً برای دولتها امکان دارد در حالیکه دعوای یک دولت با یک شرکت خصوصى خارجی قابل رجوع به دیوان داورى می باشد.

مبانی داورى

پایه و اساس داورى بر ارادى بودن آن است؛ به این معنی که توسل به این روش تنها با رضایت و توافق کلیه طرفین اختلاف امکان پذیر است. مداخله اراده ممکن است دو حالت متمایز داشته باشد: توافق طرفین اختلاف پس از وقوع اختلاف و محدود به همان مورد اختلاف که به آن "داورى اجبارى" می گویند و دیگر توافق قبل از وقوع اختلاف که آن را "داورى اجبارى" می نامند.

داورى اختیاری

داورى اختیاری مبتنى است بر "موافقت نامه خاص" که به موجب آن، دو طرف اختلاف، توافق می نمایند که حل آن اختلاف را به مرجع ثالثی واگذارند. چنین

موافقت نامه ای، بدان علت که توافق طرفین در آن ظاهر است، از هر حیث شکل معاهده بین المللی را دارد و باید طبق مقررات عام معاهدات بین المللی (حقوق معاهدات) انعقاد یابد.

موافقت نامه خاص، قانون داوری است و احترام به آن و متابعت از آن برای مقام داوری کننده الزامی است. در چنین معاهده ای تراضی و توافق طرفین ثبت می شود، موضوع اختلاف درج می گردد.

همچنین قواعد آیین دادرسی داور نیز تدوین می گردد. از جمله این موافقت نامه ها می توان از "بیانیه الجزایر در زمینه حل و فصل دعاوی مالی ایران و ایالات متحده آمریکا" نام برد.

داوری اجباری؛ طرح موضوع

داوری اجباری به گونه ای که بیان شد، مبتنی بر توافق تابعان فعال حقوق بین الملل در توسل به روش داوری، به هنگام بروز اختلاف احتمال آتی است. امروزه، داوری اجباری تحت نظام معاهدات دو یا چند جانبه جهانی یا منطقه ای است. این تعهدات معاهده ای دو شکل متفاوت دارند: شرط داوری و معاهده دائمی داوری.

الف: شرط داوری

تعهدی مراجعه به داوری ممکن است به صورت یک شرط باشد که به آن "شرط داوری" می گویند. قید چنین شرطی در یک معاهده، جنبه فرعی داد و موضوع اصلی آن معاهده، موضوع دیگری است. شرط داوری عام و گاهی خاص است. شرط داوری عام در مورد توسل به شیوه داوری در صورت وقوع هر نوع اختلافی است که امکان دارد در آینده از معاهده اصلی ایجاد گردد. اما شرط داوری خاص فقط در مورد رجوع به داوری در اختلافات ناشی از تفسیر یا اجرای معاهده اصلی است. این شرط معمولاً در بسیاری از معاهدات قراردادی، مخصوصاً موافقت نامه های بازرگانی دیده می شود.

ب: معاهده دائمی داوری

معاهده دائمی داوری، معاهده مستقلی است که منحصرأ به منظور فیصله دادن به اختلافات منعقد می شود. تا سال ۱۹۱۴، معاهدات داوری اصولاً دو جانبه بود و تعداد آنها به ۱۲۹ مورد می رسید و ۴۷ کشور را نسبت به یکدیگر متعهد می نمود. پس از جنگ جهانی اول با تشویق جامعه ملل، تعداد این معاهدات رو به فزونی نهاد و در اکثر آنها رجوع قبلی به سازش برای توسل به شیوه داوری پیش بینی شده بود.

در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۸ معاهده عامی به نام "پیمان عمومی داوری" توسط مجمع جامعه ملل به تصویب رسید. این معاهده در سال ۱۹۴۹ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورد تجدید نظر قرار گرفت و از سال ۱۹۵۰ مجدداً به مرحله اجرا درآمد.

دیوان دائمی داوری

هر چند در طول قرن نوزدهم، روش داوری بارها مورد استفاده قرار گرفت و پیشرفت قابل توجهی نمود، اما از آن جهت که خصوصیت اتفاقی و غیر دائمی داشت، با نارسایی و عدم کفایت مواجه شد.

در جهت پایان دادن به چنین رکودی بود که در سال ۱۸۹۹ شرکت کنندگان اولین کنفرانس لاهه، تأسیس یک دیوان دائمی داوری را طرح ریزی نمودند.

براساس یکی از معاهدات منعقد شده در کنفرانس مذکور، "دیوان دائمی داوری" ایجاد گردید. این معاهده در ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ مورد تجدید نظر قرار گرفت و تکمیل گردید.

هر کشور طرف معاهده موسس دیوان حق انتخاب چهار داور از اتباع خود یا بیگانه را برای مدت شش سال دارد. این چهار نفر، "گروه ملی" آن کشور را تشکیل می دهند.

عنوان "دائمی" برای "دیوان دائمی داوری" به هیچ وجه مناسب این مرجع نیست و نمی توان آن را اصولاً "دادگاه" دانست و دائمی بودن آن را پذیرفت، زیرا دیوان مذکور هرگز به صورت یک رکن جمعی تشکیل نگردیده است و فقط فهرست ساده اسامی داوران را به دست می دهد که از پیش تعیین شده اند.

تنها رکن دائمی دیوان، "دفتر بین المللی" است که وظیفه اش انجام کلیه امور اداری و دفتری دیان و عامل برقراری ارتباط دیوان با کشورهای عضو است. مقر دفتر بین المللی دیوان، شهر لاهه هلند است.

دیوان داوری دعاوی ایران و آمریکا

سند تأسیس دیوان داوری دعاوی ایران و آمریکا، بیانیه حل و فصل دعاوی معروف به بیانیه الجزایر، است که الجزایر توسط دولتهای ایران و آمریکا به امضا رسید و از همان تاریخ لازم الاجرا گردید. دیوان، مرکب از نه داور است. سه داور منتخب ایران، سه داور منتخب آمریکا و سه داور مرضی الطرفین.

مسائل اساسی مانند تفسیر بیانیه و صلاحیت دیوان در موارد مهم، در هیأت عمومی دیوان (مرکت از کلیه داوران) مورد رسیدگی قرار می گیرد.

دیوان صلاحیت رسیدگی به دعاوی اتباع آمریکا علیه ایران و اتباع ایران علیه آمریکا و نیز دعاوی رسمی دولتهای مذکور علیه یکدیگر را که ناشی از قراردادهای خرید و فروش اجناس و خدمات باشد، دارد. مقر دیوان در شهر لاهه در کشور هلند است.

صلاحیت رکن داوری

اولین اقدامی که هر رکن داوری باید انجام دهد، احراز صلاحیت خود برای رسیدگی به دعوی مطروحه است. این عمل را "صلاحیت در صلاحیت" یا "صلاحیت تعیین صلاحیت" می نامند، یعنی رکن داوری صلاحیت دارد که صلاحیت خود را احراز کند.

صلاحیت رکن داوری باید براساس قواعد موجد صلاحیت احراز شود. این قواعد در سند تأسیس رکن داوری مندرج است. تفسیر قواعد موجد صلاحیت نیز با همان رکن داوری است.

حقوق قابل اجرا در داوری

مقصود از حقوق قابل اجرا یا قانون حاکم در داوری، قواعدی است که رکن داوری باید به استناد آن حکم لازم را صادر نماید. این قواعد معمولاً در سند تأسیس رکن داوری پیش بینی می شود. پیروی از این قواعد برای رکن داوری الزام آور است. در صورت سکوت، حقوق قابل اجرا همان حقوق بین المللی موضوعه است. در سالهای اخیر، با توجه به توسعه و تحولی که در نظام حقوقی داوری بین المللی پدیدار گشته، در موارد خاص و استثنایی، اختیار فیصله اختلافات براساس قواعد غیر حقوقی نی زبه رکن داوری داده شده است، هر چند برخی از علمای حقوق بین المللی اعطای چنین اختیاری را موجب بی ماهیت کردن حقوق داوری می دانند. از جمله این قواعد غیر حقوقی می توان از قاعده انصاف یا اصل صلاح و صوابدید و یا اصول کدخدامنشانه نام برد.

آیین دادرسی داوری

رسیدگی و دادرسی در مراجع داوری طبق قواعد آیین دادرسی انجام می گیرد که توسط طرفین اختلاف وضع می شود. رکن داوری در سه مورد در وضع یا تکمیل قواعد آیین دادرسی مداخله می کنند: فقدان توافق طرفین، احاله موضوع از سوی طرفین و عدم کفایت مقررات وضع شده توسط طرفین. قواعد آیین دادرسی، قواعد شکلی نحوه اقامه دعوی و رسیدگی است.

حکم یا رأی داوری:

الف) شکل داوری

حکم داوری از حیث شکلی مانند حکم قضایی است.

ب) آثار حکم داوری

حکم داوری دارای همان آثاری است که بر حکم قضایی مترتب است؛ با این اختلاف که حکم داوری مستلزم اجرای قاهرانه نیست.

حکم دآوری اثر اصلی و اساسی دارد: یکی الزام آور بودن و دیگری قطعی بودن و سوم قهری الاجرا نبودن حکم دآوری.

حکم دآوری برای طرفین دعوی الزام آور است. به بیان دیگر، طرفین متعهد به اجرای بدون تأخیر و بی سبب حکم دآوری هستند و باید کلیه اقدامات لازم را جهت اجرای آن فراهم کنند. در این موردف بیانیه الجزایر چنین مقرر می دارد: "هر حکمی که دیوان علیه هر یک از کشورها صادر می نماید، علیه همان کشور در دادگاههای هر کشوری، طبق قوانین آن کشور قابل اجرا خواهد بود"

رأی دآوری به رغم الزام آور بودن، فاقد ضمانت اجراست، اما طرفین می توانند بر اساس توافق قبلی، برای احکام دآوری ضمانت اجرا پیش بینی کنند. در هر صورت، عدم اجرای آرای دآوری موجب مسئولیت بین المللی است.

حکم دآوری قطعی و غیر قابل تجدید نظر است. با این حال، طرفین می توانند در مورد تجدیدنظر در رأی قطعی توافق نمایند. البته، رکن دآوری خود می تواند بنا به درخواست هر یک از طرفین، آرای خود را مورد تفسیر قرار دهد، یا ممکن است مدارک و اسناد جدید که مربوط به دعوی بوده و اصحاب دعوی از آن اطلاع نداشته یا داوران آن را مورد توجه قرار نداده باشند که می تواند موجبی برای تجدید نظر باشد.

دادگستری بین المللی

مبنا و منشأ دادگستری بین المللی

اصل بنیادینی که حاکم بر نظام دادگستری بین المللی است، این است که قضاوت در نظام بین المللی تنها بر اراده کشورها استوار است. بنابراین، رضایت و توافق آنها شرط قبلی توسل به آیین دادگستری بین المللی جهت حل اختلافات است. این اصل مورد تأیید دیوان دایمی دادگستری بین المللی و دیوان بین المللی دادگستری قرار گرفته است؛ از جمله در رأی مورخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ دیوان بین المللی دادگستری در قضیه شرکت نفت انگلیس و ایران که بنا بر آن: "دیوان نمی تواند قضاوت خود را نسبت به کشوری که به این امر رضایت ندارد، اعمال کند."

دیوان بین المللی دادگستری

سابقه تاریخی

دیوان دائمی دادگستری بین المللی

طبق ماده ۱۴ میثاق، جامعه ملل، شورا را مأمور تهیه طرح دیوان دادگستری بین المللی نمود. در اجرای این مقرر، شورا به فوریت، اعضای "کمیته حقوقدانان" را تعیین و تهیه و تنظیم اساسنامه را تهیه کرد که پس از تغییراتی که توسط شورا و مجمع در اکتبر و دسامبر سال ۱۹۲۰ در آن صورت گرفت، به صورت طرح اصلی به امضای شانزده کشور عضو جامعه ملل رسید.

ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نیز در زمره کشورهای بودند که از امضای اساسنامه خودداری نمودند. دیوان دائمی دادگستری بین المللی همانند خود جامعه ملل، دیرزمانی نپایید و به دنبال انحلال جامعه ملل، دیوان مزبور نیز منحل گردید. اما در سال ۱۹۴۵ طبق تصمیم متخذه در سانفرانسیسکو، دیوان جدیدی به نام "دیوان بین المللی دادگستری" جانشین آن گردید و به صورت یکی از ارکان اصلی سازمان ملل در آمد.

مقایسه دیوان با دیوان دائمی دادگستری بین المللی

از بررسی مقایسه ای دو دیوان، وجوه افتراق و تشابه آنها مشخص می شود:

- (۱) دیوان بین المللی دادگستری رکن قضایی اصلی سازمان ملل متحده است (ماده ۹۲ منشور ملل متحد)، اما دیوان دائمی دادگستری بین المللی رکن مستقلی بود که از ارکان جامعه ملل محسوب نمی گردید.
- (۲) اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری از اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین المللی اقتباس شده و تقریباً شبیه یکدیگرند.
- (۳) اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری ضمیمه لاینفک منشور ملل متحد است، اما اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین المللی، سند مستقلی بود.
- (۴) کلیه کشورهای عضو سازمان ملل متحد به خودی خود عضو دیوان بین المللی دادگستری هستند، ولی اعضای جامعه ملل به خودی خود عضو دیوان دائمی دادگستری بین المللی نبودند، بلکه این امر با درخواست عضویت آنها در دیوان دائمی و پذیرفتن اساسنامه دیوان ملازمه داشت.
- (۵) فعالیت دیوان بین المللی دادگستری دائمی است، اما دیوان دائمی دادگستری بین المللی فقط یک بار در سال تشکیل جلسه می داد. البته، تشکیل جلسات فوق العاده در آن بسیار معمول بود.

۶) دیوان بین المللی دادگستری نسبت به دیوان دایمی دادگستری بین المللی چندان فعال نبوده است. مثلاً از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۵ دیوان دایمی دادگستری بین المللی ۳۱ رأی ماهوی صادر کرده است (ظرف ۳۳ سال)، در حالی که دیوان بین المللی دادگستری ظرف ۳۰ سال (یعنی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۵) تقریباً به همان تعداد رأی صادر کرده است (۳۲ رأی).

۷) از نظر سازمانی، به معنی دقیق کلمه، اختلافات اساسی اندکی میان دو دیوان وجود دارد.

۸) مقر دیوان بین المللی دادگستری مانند سلف خود، شهر لاهه هلند (کاخ صلح) است.

نقطه قوت دو دیوان به وجود آمدن تشکیلات قضایی بین المللی است که برای اولین بار کشورها دعاوی خود را در آن مطرح کردند.

سازمان دیوان

الف: تشکیلات دیوان

دیوان هیأتی مرکب از پانزده قاضی است که نباید دارای تابعیت مشابهی باشند و از میان اشخاصی انتخاب می شوند که از اعتبار معنوی قابل ملاحظه ای در کشور خود برخوردار و دارای مشاغل مهم قضایی بوده و یا حقوقدانان و متخصصان حقوق بین المللی هستند (مواد ۲ و ۳ اساسنامه دیوان).

قضات دیوان، مأموران دولتی نیستند بنابراین مصونیت‌هایی مثل مأموران دیپلماتیک برای ایشان قایل شده اند (ماده ۱۹ اساسنامه).

قضات دیوان باید قبل از شروع به کار، در جلسه عمومی دیوان متعهد شوند که صلاحیت‌های خود را که طبق اساسنامه بدانها محول شده، در کمال بیطرفی و درستی کامل اعمال نمایند (ماده ۲۰ اساسنامه).

قضات دیوان برای مدتی سه سال انتخاب می شوند و تجدید انتخاب آنان بدون مانع است. از آنجا که ممکن است تجدید انتخاب کامل قضات در پایان هر سه سال به دوام و استمرار دیوان لطمه زند، بنابراین، در اساسنامه دیوان پیش بینی گردید (ماده ۱۳) که در انتخابات اولین دوره، مأموریت پنج نفر از آنان در پایان سه سال و مأموریت پنج نفر دیگر در آخر شش سال، به قید قرعه، خاتمه پذیرد.

دیوان دارای یک رئیس و یک نایب رئیس است که برای مدت سه سال توسط قضات دیوان انتخاب می شوند و تجدید انتخاب آنان مجاز است (ماده ۲۱ اساسنامه).

دیوان می تواند بنا به تشخیص خود و یا به درخواست طرفین به منظور رسیدگی به موضوع یا دعاوی معین یک یا چند شعبه خاص تشکیل دهد (مواد ۲۶ و ۲۹ اساسنامه).

ب: روش انتخاب قضاة دیوان

از آنجا که قضاة دیوان باید نمایندگان تمدنهای بزرگ بشری و نظامهای مهم حقوقی باشند (ماده ۹ اساسنامه)، به همین جهت، در انتخاب آنان کشورهای عضو دیوان مستقیماً حق دخالت و معرفی کاندیدها را ندارند، بلکه این امر در دو مرحله صورت می گیرد (مواد ۴ تا ۱۳ اساسنامه).

مرحله نخست، معرفی کاندیدها توسط گروههای ملی است که در دیوان دایمی داوری عضویت دارند.

هر گروه ملی حق دارد چهار نماینده که بیش از دو نفر آنان دارای تابعیت مشابه نباشند، به دبیر کل سازمان ملل معرفی نماید و مشارالیه نیز فهرست کاملی از کاندیدها تهیه و جهت اقدام به شورای امنیت و مجمع عمومی ارسال می دارد.

در مرحله دوم، انتخاب قضاة با مجمع عمومی و شورای امنیت است. این روش انتخاب، که قبلاً برای برگزیدن قضاة دیوان دایمی دادگستری بین المللی نیز به کار می رفت، کاملاً پسندیده است، زیرا در آن هم به نظریات کشورهای کوچک و متوسط و هم به نظریات قدرتهای بزرگ عضو دایمی شورای امنیت توجه دشه است. با این حال، در شورای امنیت، اعضای دایمی نمی توانند برای انتخاب قضاة از حق وتو استفاده نمایند.

برای برگزیده شدن، هر کاندیدا باید اکثریت مطلق آرا را هم در مجمع عمومی و هم در شورای امنیت داشته باشد و چنانچه پس از سپری شدن سه جلسه متوالی هیچ یک از کاندیدها این اکثریت را به دست نیاورند، کمیسیون مشترکی مرکب از شش عضو (سه عضو به انتخاب شورای امنیت و سه عضو به انتخاب مجمع عمومی) تشکیل می گردد و کاندیدهای مورد نیاز را پیشنهاد می نماید و اگر این روش نیز مواجه با شکست شد، اشخاصی که قبلاً انتخاب شده اند و در مجمع عمومی و شورای امنیت دارای رأی بوده اند کرسیهای خالی را پر می کنند.

ج: موارد مداخله قاضی اختصاصی

۱- چنانچه یکی از قضاة دیوان، تابعیت یکی از کشورهای طرف دعوا را داشته باشد، به طرف دیگر حق داده یم شود که یکی از اتباع خود یا از افراد خارجی را که حایز شرایط لازم باشد، به عنوان قاضی به دیوان معرفی نماید. این قاضی را "قاضی اختصاصی" می نامند.

۲- هرگاه در میان قضاة دیوان هیچ کدام تابعیت طرفین دعوی مطروحه را نداشته باشند، قاضی اختصاصی به طور موقت برای دعوی خاص انتخاب می شود و هنگامی که دعوا خاتمه یابد، مأموریت او نیز پایان خواهد یافت. قاضی اختصاصی دارای همان صلاحیتهای خاص اعضای دیگر دیوان است.

در دوران فعالیت دیوان دایمی دادگستری بین المللی، قاضی لهستانی چهار بار و قاضی ایتالیایی یک بار علیه کشورهای خود رأی داده اند. مداخله قاضی اختصاصی، انحرافی از روش قضایی حل اختلافات است و بیشتر جنبه داوری دارد، ولی با این حال دارای محاسن زیادی است که از همه مهمتر سهورت پذیرفتن حکم برای محکوم است. هر چند تعیین و انتخاب قاضی اختصاصی قانونی است، لیکن اجباری نیست.

صلاحیت دیوان

دیوان دو نوع صلاحیت دارد:

۱- صلاحیت تدافعی

۲- صلاحیت مشورتی

مبنای صلاحیت دیوان اساسنامه دیوان و منشور سازمان ملل متحد است.

دیوان صلاحیت رسیدگی به دعاوی اشخاص زیر را دارد:

الف) کشورها: به موجب بند ۱ ماده ۳۴ اساسنامه دیوان، فقط کشورها دارای صلاحیت مراجعه به دیوان هستند اما در اینجا سؤال این است که چه کشورهایی می توانند، این صلاحیت را اعمال نمایند؟

۱- کشورهای عضو سازمان ملل متحد که به خودی خود اساسنامه دیوان را پذیرفته اند.

۲- کشورهایی که عضو سازمان ملل متحد نیستند، لیکن با قبول شرایط مورد توصیه شورای امنیت و مورد تأیید مجمع عمومی، اساسنامه دیوان را پذیرفته اند. سوییس از جمله کشورهایی بود که عضو دیوان شده بود، هر چند در سازمان ملل متحد عضویت نداشت.

۳- کشورهای دیگر (که نه عضو سازمان ملل متحد هستند و نه اساسنامه را امضا نموده اند) در صورتی حق مراجعه به دیوان را دارند که شرایطی را که شورای امنیت معین می کند، قبول نمایند. این شرایط نباید به هیچ وجه مغایر با اصل تساوی طرفین دعوی باشد.

ب) وضعیت افراد: قبول اصل مندرج در بند ۱ ماده ۳۴ اساسنامه دیوان، به این معنی نیست که اختلافات ارجاعی به دیوان هرگز مربوط به افراد نمی شود، بلکه آنان نیز می توانند با توسل به اصل حمایت دیپلماتیک، از کشورهای متبوع خود بخواهند که به نفع آنان از دیوان تقاضای رسیدگی نمایند.

ج) وضعیت سازمانهای بین المللی: هر چند سازمانهای بین المللی، طبق بند ۱ ماده ۳۴ اساسنامه به هیچ وجه نمی توانند اختلاف خود را جهت رسیدگی و

حل به دیوان ارجاع نمایند، ولی بندهای ۲ و ۳ همان ماده، شرایط همکاری بین دیوان و سازمانهای بین المللی را پیش بینی نموده است.

صلاحیت ترافعی دیوان

اصل صلاحیت اختیاری دیوان

در سال ۱۹۲۰، کمیته حقوقدانان مأمور نگارش طرح مقدماتی اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین المللی، صلاحیت اجباری این دیوان را برای حل کلیه اختلافات حقوقی پیشنهاد نمود، اما این پیشنهاد با مخالفت قدرتهای بزرگ (ایتالیا، فرانسه و انگلستان) رو به رو شد و بالاخره به نتیجه ای نرسید. در کنفرانس سانفرانسیسکو مورخ ۱۹۴۵، نماینده ایران بار دیگر سعی نمود که صلاحیت اجباری دیوان بین المللی دادگستری را به اعضا بقبولاند، ولی این بار نیز دو قدرت بزرگ (ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق) با این پیشنهاد مخالفت نمودند. در نتیجه، اصل صلاحیت اختیاری دیوان مورد قبول قرار گرفت. بدین ترتیب، دیوان براساس "موافقت نامه خاص" که در آن توافق طرفین اختلاف متجلی است، به دعوا رسیدگی می نماید.

استثنا؛ صلاحیت اجباری دیوان

به رغم قبول اصل صلاحیت اختیاری دیوان، مواردی نیز وجود دارد که صلاحیت دیوان حالت اجباری به خود می گیرد، ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین المللی مقرر می داد: "دیوان بین المللی دادگستری نسبت به کلیه اموری که اطراف دعوی به آ» رجوع می کنند صلاحیت رسیدگی دارد."

(۱) معاهدات عام فیصله اختلافات حقوقی بین المللی، مانند پیمان بوگوتا مورخ ۱۹۴۸ و یا عهدنامه اروپایی حل مسالمت آمیز اختلافات مورخ ۱۹۷۵؛

(۲) معاهداتی که شرط صلاحیت اجباری را دارند؛ بیدن نحو که در برخی از معاهدات، شرطی را می گنجانند که چنانچه اختلافی از اجرا و یا تفسیر این معاهده ایجاد گردد، هر یک از طرفین می تواند از دیوان تقاضای رسیدگی نماید. برای نمونه، در موافقت نامه های قیومت و یا در اساسنامه های مربوط به ایجاد مؤسسات تخصصی، از قبیل سازمان بین المللی کار، یونسکو و غیره این شرط پیش بینی شده است. طبق ماده ۳۷ اساسنامه دیوان، هرگاه به موجب یک عهدنامه یا قراردادی که هنوز معتبر است ارجاع اختلاف به هیأت قضائی یادیوان دائمی پیش بینی شده باشد این دیوان فعلی صلاحیت دارد.

شرط اختیاری صلاحیت اجباری دیوان

این شرط در بند ۲ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری قید شده است؛ در هر زمان اعلام دارند که صلاحیت اجباری دیوان را در مورد کلیه اختلافات حقوقی در مقابل هر کشور دیگری که چنین تعهدی را پذیرفته است، به رسمیت می شنایند.

به منظور استفاده از این روش، کافی است که هر کشوری "اعلامیه پذیرش" را به دبیر کل سازمان ممل تسلیم نماید و دبیر کل نیز موظف است رونوشت آن را به کشورهای دیگر عضو اساسنامه و به مدیر دفتر دیوان ارسال دارد. اعلامیه پذیرش فقط در مقابل کشوری که همین تعهد را کرده است و در همان محدوده، مؤثر است. در آغاز جنگ جهانی دوم، از ۵۹ کشوری که عضو اساسنامه دیوان دایمی دادگستری بین المللی بودند، ۵۴ کشور شرط اختیاری صلاحیت اجباری را پذیرفتند، اما امروزه بیش از ۶۰ کشور شرط فوق را پذیرفته اند.

تعدادی از کشورها "اعلامیه پذیرش" را با حق شرط پذیرفته اند، یعنی مدت اعتبار آن را محدود اعلام داشته و یا منوط به "معامله متقابل" از طرف چند کشور و یا بعضی از کشورها دانسته اند و یا صرفاً برخی از اختلافات را مشمول صلاحیت دیوان قلمداد نموده اند.

در منشور ملل متحد نیز به نوبه خود مقرراتی را در خصوص صلاحیت ترافعی دیوان دیده می شود. در بند ۳ ماده ۳۶ منشور ملل متحد مقرر گردیده است که بنابر آن، شورای امنیت در ضمن انجام توصیه هایی که در این ماده پیش بینی شده است، باید این موضوع را نیز مد نظر داشته باشد که به طور کلی اختلافات حقوقی باید طبق مقررات اساسنامه دیوان به دیوان مزبور ارجاع گردد.

صلاحیت مشورتی دیوان

دیوان بین المللی دادگستری، مانند دیوان دایمی دادگستری بین المللی، از صلاحیت مشورتی برخوردار است. مبنا و اساس و شرایط اجرای این صلاحیت در ماده ۹۶ منشور و فصل چهارم اساسنامه دیوان مقرر شده است.

الف) درباره چه موضوعاتی می توان تقاضای نظریه مشورتی نمود؟

در این مورد، مواد ۹۶ منشور و ۶۵ اساسنامه مصرح است که هر مسأله حقوقی قابل طرح و اظهار نظر مشورتی در دیوان می باشد.

ب) چه مقاماتی می توانند در خواست نظریه مشورتی نمایند؟

برخلاف صلاحیت ترافعی، در صلاحیت مشورتی کشورها مقام و موقعیتی ندارند و تنها مجمع عمومی و شورای امنیت می توانند مستقیماً و بدون قید و شرط از دیوان تقاضای نظریه مشورتی نمایند. سایر ارکان سازمان ملل متحد و مؤسسات تخصصی

و فرعی وابسته به آن نیز حق درخواست نظریه مشورتی دارند، منوط به اینکه اجازه مجمع عمومی را در این مورد کسب نمده باشند.

تقاضای نظریه مشورتی باید کتبی بوده و توضیحات کافی در خصوص موضوع مورد تقاضا از طرف مرجع تقاضا کننده داده شود و اسناد و مدارک لازم نیز به ضمیمه ارائه گردد.

مسائل دیگری که در خصوص طرح دعوی در دیوان بین المللی دادگستری قابل ذکر است عبارتند از:

آئین دادرسی دیوان، مراحل رسیدگی در دیوان، زبانهای رسمی دیوان مستدل و مستند بودن آرای دیوان، دعوی متقابل، ورود ثالث به دعوی و ویژگیهای آزادی دیوان

ویژگیهای آرای دیوان

الف: الزام آور بدون آرا

ب: قطعی بودن آراء

ج: ضمانت اجرایی داشتن آراء

الف) الزام آور بدون آرا

هر يك از اعضاي سازمان ملل متحد متعهد مي گردند در صورتي كه در دعوايي طرف قرار گیرند، از تصمیم دیوان متابعت و پیروی کنند.

ب) قطعی بودن آرا

آرای دیوان قطعی و غیر قابل تجدید نظر و از اعتبار امر مختومه برخوردار است و در صورت بروز اختلاف در معنا و حدود حکم، دیوان بنا به درخواست هر يك از طرفین، رأساً حق تفسیر رأی خود را دارد.

ج) ضمانت اجرایی داشتن آرا

وظیفه دیوان بعد از صدور رأی و ابلاغ آن خاتمه می یابد. حال سؤال این است که اگر دولتی از رأی دیوان سرپیچی کرد، تکلیف چیست؟

هر گاه یکی از طرفین دعوی، از اجرای تعهداتی که به موجب رأی صادره دیوان به عهده او گذاشته شده است، خودداری نماید، طرف دیگر می تواند به شورای امنیت شکایت کند و شورای مزبور، چنانچه لازم و ضروری تشخیص دهد، ممکن است توصیه هایی نموده و یا برای اجرای رأی تصمیماتی اتخاذ کند (بند ۲ ماده ۹۴ منشور).

روابط مواصلائی و ارتباطاتی میان تابعان حقوق بین الملل

ویژگیهای خاص حمل و نقل بین المللی و ارتباطات، نیازهای تحقیقاتی علمی و ضرورت‌های نظامی و استفاده از منابع طبیعی، مسائلی هستند که کشورها را در کلیه اعصار و قرون، به دسترسی آزاد به مناطق گسترده‌ای از مناطق خاکی، آبی و از قرن بیستم به بعد، مناطق هوایی و فضایی و همخون ساخته است و بر همین اساس جامعه بین المللی تلاش کرده است که مناطق مختلف یاد شده را تابع نظام حقوقی خاصی قرار دهد و برای ایجاد نظم و سهولت در تحقق اهداف فوق‌الذکر مقرراتی در خصوص استفاده صلح‌جویانه از آنها تنظیم نماید. بنابراین بتدریج در نظام حقوقی بین المللی مباحثی تحت عنوان حقوق دریاها و آبراه‌های بین المللی که به روابط دولتها در دریاها و آبراه‌های بین المللی می‌آید مطرح شد و پس از پیشرفتهای عظیم صنعتی و توسعه روابط میان کشورها و سرانجام اختراع هواپیما و صنعت هواپیما سازی تدوین مقرراتی جهت چگونگی استاده منطقی و حقوقی از آن ضرورت پیدا کرد، زیرا هواپیما که برای پرواز از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر، نیاز به هوا و گذشتن از قلمرو هوایی دارد، چنانچه عبور آن از قلمرو هوایی دو یا چند کشور باشد، مسائل حقوقی تازه‌ای را پیش می‌آورد که موضوع رشته جدیدی از حقوق بین الملل به نام "حقوق بین الملل هوایی" است.

حقوق بین الملل هوایی پاسخگویی تحولات بعدی کلیه صنایع هوایی و هواپیمایی قرن بیستم نبود، زیرا اختراع ناوهای هوایی که قادر به پرواز در ماورای جو بودند اختراع موشک‌های قاره پیما و ارسال موشک به کرات آسمانی دیگر و بالاخره مسافرت انسان به کره ماه، مسائل حقوقی جدیدی را در سطح بین المللی مطرح ساخت که تا آن روز ناشناخته بود و توجهی به آنها نمی‌شد.

لذا بر مبنای این تحولات و پیشرفتهای بود که رشته جدید دیگری در حقوق بین الملل به نام "حقوق بین الملل فضایی" به وجود آمد و آن مجموعه قواعد و مقرراتی است که در این زمینه در سطح بین المللی توسط تابعان حقوق بین المللی تهیه و تنظیم گردیده و از طرف کشورهای مختلف تأیید و قابلیت اجرا پیدا نموده است.



حقوق دریاها

مفهوم حقوق دریاها

تعریف حقوق دریاها

حقوق دریاها یا حقوق بین الملل دریاها یکی از شعبات نوین حقوق بین الملل و مجموعه مقرراتی است که کشورها باید آنها را در روابط بین المللی خود در مناطق مختلف دریایی رعایت کنند.

حقوق دریاها چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ لازم الاجرا است، اما ممکن است استثنائاً برخی از قواعد آن در زمان جنگ به حالت تعلیق در آید و یا قواعد خاصی در خصوص زمان جنگ مجرا گردد.

تفاوت حقوق دریاها با حقوق دریایی

حقوق دریاها را نباید با حقوق دریایی یکی دانست، زیرا حقوق دریایی به عنوان یکی از شاخه های حقوق خصوصی داخلی، مجموعه قوانین و مقرراتی است که بر روابط اشخاص و کشورها در دریا و موضوعات مربوط به دریا ناظر و حاکم است. از جمله موضوعات مطروحه در حقوق دریایی، می توان از حمل و نقل دریایی، بیمه دریایی، وضعیت حقوقی کشتیها و ایمنی دریاها نام برد.

کنفرانسهای تدوین حقوق دریاها

اولین کنفرانس حقوق دریاها

پس از تأسیس سازمان ملل متحد، بویژه کمیسیون حقوق بین الملل، کمیسیون مزبور از همان سالهای اولیه تشکیل، اقداماتی را در راستای تدوین حقوق دریاها آغاز نمود.

این کنفرانس که از ۲۴ فوریه تا ۲۸ آوریل ۱۹۸۵ با شرکت بیش از ۸۰ کشور در ژنو برگزار شد، انعقاد چهار عهدنامه در زمینه حقوق دریاها را به همراه داشت:

- ۱- عهدنامه مربوط به دریای آزاد؛
- ۲- عهدنامه مربوط به دریای سرزمینی و منطقه نظارت؛
- ۳- عهدنامه مربوط به صید ماهی و حفاظت از منابع جاندار دریایی؛
- ۴- عهدنامه مربوط به فلات قاره.

افزون بر عهدنامه های مزبور، یک پروتکل اختیاری صلاحیت اجباری دیوان نیز در مورد روش حل و فصل اختلافات ناشی از عهدنامه ها، جهت امضای کشورهای شرکت کننده در کنفرانس تهیه گردید.

دومین کنفرانس حقوق دریاها

یکی از مسائلی که کنفرانس ۱۹۸۵ نتوانست حل کند، همان موضوعی بود که باعث شکست کنفرانس تدوین حقوق بین الملل لاهه ۱۹۳۰ شد؛ یعنی تعیین عرفی دریای سرزمینی. بنابراین کنفرانس دیگری که معروف به دومین کنفرانس ملل متحد برای حقوق دریاهاست، برای این منظور در سال ۱۹۶۰ در شهر ژنو سوئیس تشکیل گردید.

کنفرانس نتوانست درباره تعیین عرض ۶ مایل برای دریای سرزمینی و ۶ مایل برای دریای سرزمینی و ۶ مایل برای محدوده ماهیگیری به توافق برسد.

سومین کنفرانس حقوق دریاها

سومین کنفرانس حقوق دریاها، بنا به درخواست کشورهای در حال توسعه که اکثر آنها در تدوین عهدنامه های ۱۹۸۵ ژنو شرکت نداشتند و نیز براساس قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مورخ ۱۹۷۰ در سال ۱۹۷۳ تشکیل گردید.

کنفرانس مذکور با تدوین و تصویب یک عهدنامه جدید در زمینه حقوق دریاها به کار خود پایان داد و از دهم دسامبر ۱۹۸۲ آن را برای امضای کشورها و برخی از سازمانهای بین المللی مفتوح گذاشت. اما لازم الاجرا شدن آن منوط به تصویب یا الحاق ۶۰ کشور و سپری شدن دوازده ماه از زمان تودیع شصتمین سند تصویب یا الحاق بود که این شرایط در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴ تحقیق پذیرفت.

عهدنامه حقوق دریاها، مشتمل بر ۳۲۰ ماده و ۹ الحاقیه و چندین قطعنامه ضمیمه است. عهدنامه یاد شده، حق شرط و هیچ استثنای دیگری را نمی پذیرد، اما کشورهای عضو در صدور اعلامیه تفسیری مختارند. اختلافات میان کشورها در خصوص عهدنامه ۱۹۸۲ که مربوط به تفسیر یا اجرای عهدنامه باشد، باید با توسل به یکی از این روشها فیصله یابد، تبادل نظر، سازش، دیوان بین المللی دادگستری و یا یک دادگاه دآوری عام یا خاص علاوه بر عهدنامه های فوق که جنبه عام دارند. تعدادی کنوانسیون چند جانبه در زمینه های خاص حقوق دریاها میان کشورها به تصویب رسیده است. برای نمونه می توان به عهدنامه جلوگیری از آلودگی ناشی از کشتیها در سال ۱۹۷۳ نام برد.

حقوق بین الملل دریاها برای هر منطقه ای از مناطق دریایی، نظام حقوقی خاصی را مقرر نموده است. این مناطق شامل آبهای داخلی، دریای سرزمینی، منطقه مجاور، منطقه انحصاری اقتصادی، دریای آزاد می باشند.

دومین کنفرانس حقوق دریاها

یکی از مسائلی که کنفرانس ۱۹۵۸ نتوانست حل کند، همان موضوعی بود که باعث شکست کنفرانس تدوین حقوق بین الملل لاهه ۱۹۳۰ شد؛ یعنی تعیین عرفی دریای سرزمینی. بنابراین، کنفرانس دیگری که معروف به دومین کنفرانس ملل متحد برای حقوق دریاهاست، برای این منظور در سال ۱۹۶۰ در شهر ژنو سوئیس تشکیل گردید.

کنفرانس نتوانست درباره تعیین عرض ۶ مایل برای دریای سرزمینی و ۶ مایل برای محدوده ماهیگیری به توافق برسد.

سومین کنفرانس حقوق دریاها

سومین کنفرانس حقوق دریاها، بنا به درخواست کشورهای در حال توسعه که اکثر آنها در تدوین عهدنامه های ۱۹۵۸ ژنو شرکت نداشتند و نیز براساس قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مورخ ۱۹۷۰ در سال ۱۹۷۳ تشکیل گردید.

کنفرانس مذکور با تدوین و تصویب يك عهدنامه جدید در زمینه حقوق دریاها به کار خود پایان داد و از دهم دسامبر ۱۹۸۲ آن را برای امضای کشورهای و برخی از سازمانهای بین المللی مفتوح گذاشت. اما لازم الاجرا شدن آن منوط به تصویب یا الحاق ۶۰ کشور و سپری شدن دوازده ماه از زمان تودیع شصمین سند تصویب یا الحاق بود که این شرایط در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴ تحقق پذیرفت.

عهدنامه حقوق دریاها، مشتمل بر ۳۲۰ ماده و ۹ الحاقیه و چندین قطعنامه ضمیمه است. عهدنامه یاد شده، حق شرط و هیچ استثنای دیگری را نمی پذیرد، اما کشورهای عضو در صدور اعلامیه تفسیری مختارند. اختلافات میان کشورهای در خصوص عهدنامه ۱۹۸۲ که مربوط به تفسیر سازش، دیوان بین المللی حقوق دریاها، دیوان بین المللی دادگستری و یا يك دادگاه دایمی عام یا خاص علاوه بر عهدنامه های فوق که جنبه عام دارند. تعدادی کنواسیون چند جانبه در زمینه های خاص حقوق دریاها میان کشورهای به تصویب رسیده است. برای نمونه می توان به عهدنامه جلوگیری از آلودگی ناشی از کشتیها در سال ۱۹۷۳ نام برد.

مناطق دریایی

حقوق بین الملل دریاها برای هر منطقه ای از مناطق دریایی، نظام حقوقی خاصی را مقرر نموده است. این مناطق شامل آبهای داخلی، دریای سرزمینی، منطقه مجاور، منطقه انحصاری اقتصادی، دریای آزاد می باشند.

خط مبدأ

الف) خط مبدأ عادی

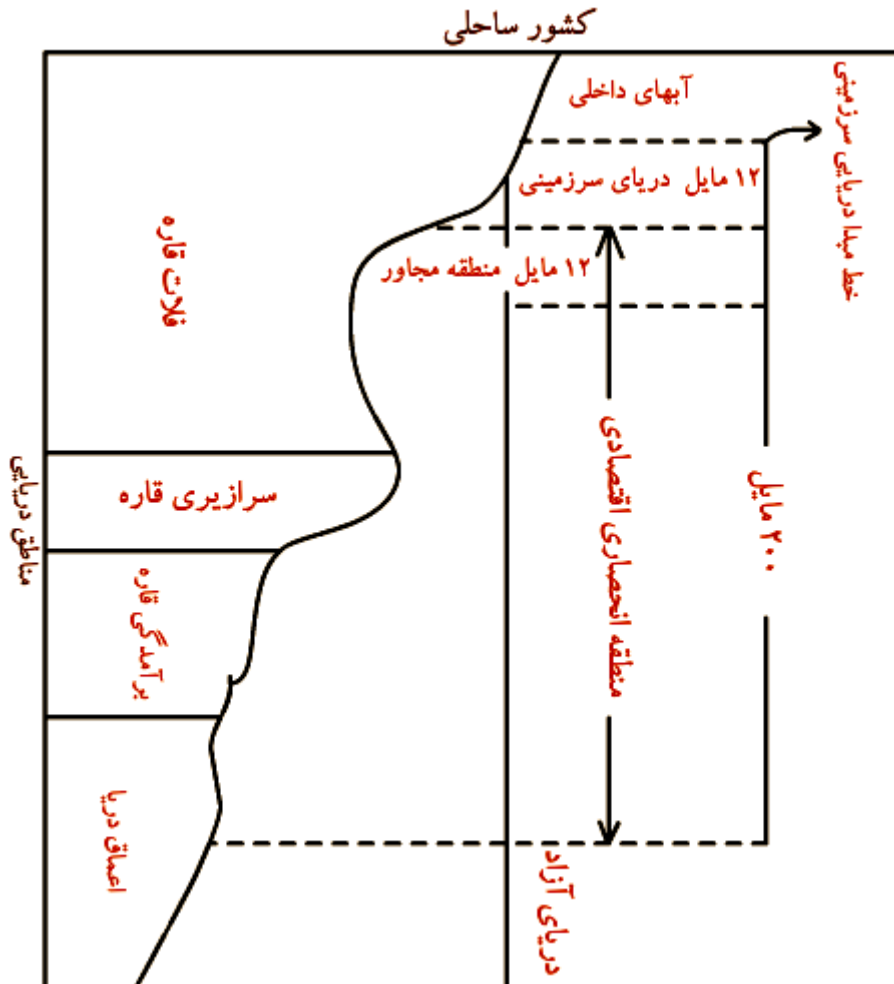
خط مبدأ عادی عبارت است از حد پست ترین جزر کامل آب دریا در امتداد ساحل که رسماً توسط کشور ساحلی روی نقشه های با مقیاس بزرگ تعیین می شود. این روش اندازه گیری برای سواحل مستقیم و بدون دندان مناسب است.

ب) خط مبدأ مستقیم

در محلهایی که خط ساحلی کاملاً علالی شکل یا مضرس یا دندان دار است و یا رشته ای از جزایر در طول یا در نزدیکی ساحل قرار دارند، می توان برای ترسیم

خطوط مبدأ عرض دریای سرزمینی از روش خطوط مبدأ مستقیم که از اتصال نقاط مناسب یکدیگر به دست می آید، استفاده کرد.

دیوان بین المللی دادگستری در قضیه دعوی ماهیگیری بین انگلستان و نروژ استفاده از خط مبدأ مستقیم را تأیید کرد و با توجه به سواحل نروژ که بصورت دنداندار بود اقدام نروژ در استفاده از خط مبدأ مستقیم را تأیید کرد و ادعای دولت انگلستان مبنی بر غیر قانونی بودن اقدام نروژ را رد کرد.



حضرت علي (ع) فرمودند: شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای دسترسی بدان رنج سفر را بر خود هموار کنید در خور است:

- ۱- هیچیک از شما جز به پروردگار خود امید نیندد.
- ۲- جز از گناه خود نترسد.
- ۳- چون کسی را چیزی پرسند که نداند شرم نکند که گوید ندانم
- ۴- هیچکس شرم نکند از آنکه چیزی را که نمی داند بیاموزد.
- ۵- و بر شما باد به شکیبایی ایمان را چون سر است تن را، و سودی نیست تنی را که آن را سر نبود نه در ایمانی که با شکیبایی همراه نباشد.

موفق و مؤید باشید